

تاجیکان

در

تاریخ

پروفسور رحیم مسلمانیان قبادیانی

تاجیکان در تاریخ

مؤلف:

رحیم قبادیانی

مسلمانان قبادیانی، رحیم ۱۹۳۸ - م.
تاجیکان در تاریخ / مؤلف رحیم قبادیانی. - تهران: نسیم بخارا، ۱۳۸۳.
۸۹ ص.

ISBN 964-95050-3-2

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات قیبا.
۱. تاجیکان. ۲. تاجیکستان -- تاریخ. الف. عنوان.

۹۵۸/۶

ت ۵۲/م ۹۲۳ DK

کتابخانه ملی ایران

۸۳-۲۸۳۱۸ م

نام کتاب:	تاجیکان در تاریخ
نویسنده:	پرفسور رحیم قبادیانی مسلمانان
ناشر:	انتشارات نسیم بخارا
سال و نوبت چاپ:	اول / ۱۳۸۳
تیراژ:	۵۰۰۰ نسخه
قیمت:	۱۴۵۰ تومان
شابک:	۹۶۴-۹۵۰۵۰-۳-۲

مرکز پخش: تهران - ۲۹۵۷۳۵۸ - صندوق پستی تهران ۴۳۵۸-۱۹۳۹۵

پست الکترونیکی: BokharaNasim@yahoo.com

کلیه حقوق متعلق به انتشارات نسیم بخارا می باشد.

فهرست

پیشگفتار	۴
تاجیکان	۷
پیدایش	۱۱
نام	۱۹
تشکل تاجیکان	۲۴
سارت، غرچه	۳۰
زبان و ادب	۳۵
دین و فرهنگ	۴۳
غرور تاجیکان	۴۸
تاجیکان ... لقمهٔ پانترکیستان	۶۵
پسگفتار	۸۵
پسگفتار دیگر	۸۹
سرچشمه‌ها	۹۱
۱- به فارسی و تاجیکی	۹۱
۲- به روسی و انگلیسی	۱۰۴

پیشگفتار

آغاز تاریخ تقسیم و تاراج تاجیکان معلوم نیست. متأسفانه پایانش هم. و اما سده دوم است که به این مردم مظلوم توجه کرده‌اند. بیشتر از بیرون.

تقسیم و تاراج از آغاز سده بیستم آشکارا و بی‌شرمانه و با سرعتی تیز صورت گرفت. اگر دید پخته و دوراندیشانه فرهنگی و سیاسی آکادمیسن عینی نبود، اگر تلاش‌های جان نثارانه ابرمرد تاجیک شاه تیمور و چند تن دیگر نبود، امروز همین تاجیکستان را هم نداشتیم.

تأکید این نکته مهم است که تحقیق مستند تاریخ تاجیکان با فعالیت آکادمیسن باباجان غفوروف آغاز یافت. بخشی دیگر کارنامه این بزرگ مرد این است که مکتب توانمند تاریخ نگاران را به میدان آورد؛ مکتبی که در جهان مشهور است و بیش از پیش رونق می‌یابد. مهم‌ترین ویژگی این مکتب همین است که تنها از دنبال حقیقت می‌رود، تنها به دلیل و برهان تکیه می‌کند. اینکه امروزه ده‌ها کتاب و مقاله علمی و تحقیقی درباره سرنوشت تاجیکان به میدان آمده است، از میوه‌های گوارای همین مکتب است.

متأسفانه، این هم حقیقت است، که دشمنان تاجیک و تاجیکستان هنوز تن نداده‌اند، هنوز به سر انصاف نیامده‌اند. برعکس، کامی شیرین شده بیش از پیش لذت می‌خواهد. آنان که نه از خدا می‌ترسند و نه از بنده خدا شرمی دارند، با استفاده از نیرنگ‌های آزموده شده، با سوء استفاده از جاه‌طلبان بی‌حیای خودی لشکر کشیدند، جنگ تحمیلی را راه انداختند، که نتیجه‌اش امروز معلوم است...

نگارنده که مدتی است در تهران به سر می‌برد و شرف همکاری در بنیاد دایرةالمعارف اسلامی را دریافته است، سفارش گرفت تا مقاله «تاجیک قوم» را برای «دانشنامه جهان اسلام» بنویسد. بیشتر از یک سال باز به این کار گرفتار است و هنوز هم گره باز نشده است.

گره یکی هم نیست، چندین است: نام این مردم، زمان پیدایشش، سرنوشت آن... هرکه هرچه گفته است - یکی از خیرخواهی، دیگری از بدخواهی، یکی عالمانه، دیگری سبک بارانه...

نزدیک به پنجاه سال است که نگارنده با کاغذ و قلم سر و کار دارد، خرد و کلان چیزهایی نوشته است، اما هیچ یک این اندازه سخت نیامده بود؛ و همیشه، کمتر یا بیشتر، قانع بوده است. اما پردردترین و دشوارترینش، همزمان حالات بخش‌ترین و شوق‌انگیزترینش همین بوده است - کاری که بیش از یک سال زمان برد، صد و هفتاد سرچشمه را دیدن، بعضی را گشته و برگشته خواندن لازم آمد. با این همه، گمان است، تیر به نشان رسیده باشد...

شکل کوتاه مقاله به دانشنامه سپرده شد و در جلد ششم به چاپ رسید. اما مناسب تافت، که شکل پره‌اش هم چاپ شود، تا دست رس آنانی گردد که به تاریخ تاجیکان جبر دیده رغبتی دارند.

از ویژگی‌های این دفتر یکی همین است که بیشتر از نقل بی‌واسطه گفتارها فراهم آمده است، چرا که سخن از دهان لقمان خوش است.

پروفسور رحیم سلمانیان قبادیانی

استاد دانشگاه دولتی تاجیکستان

مشاور علمی بنیاد دایرةالمعارف اسلامی

تهران، (۱۳۸۰ / ۶ / ۱۵)

تاجیکان...

تاجیک - از نژاد آریایی (م ۶۵، ص ۱۸۲؛ م ۱۲۹، صص ۵، ۷، ۱۴، ۶۱) از قدیم‌ترین ساکنان بومی آسیای مرکزی؛ جمعیت اساسی جمهوری تاجیکستان و افغانستان؛ در ایران، به ویژه در خراسان، پاکستان، شمال هندوستان، ازبکستان، قرغیزستان، قزاقستان، ناحیه سین کیانگ چین نیز به سر می‌برند. (م ۸۹، ص ۳۷۶؛ م ۱۷، ص ۷۵؛ م ۱۲۵، ص ۲۶۲؛ م ۱۰، ص ۸۴؛ م ۵۷، ص ۱۸۹؛ م ۱۳۸، ص ۲۳۸؛ م ۶۸، ص ۳۰۵؛ م ۵۲، ج ۷، ص ۴۲۸؛ ج ۴۱، ص ۴۶۴؛ م ۱۴۴، صص ۲۴۳ - ۲۴۲؛ م ۱۶۵، ص ۲۷؛ م ۱۶، ص ۱۰؛ م ۱۰۶، صص ۱۲، ۶۱).

تعداد تاجیکان جمهوری تاجیکستان را در سال ۱۹۷۹ م ۵ میلیون (م ۱۰، ص ۸۷) و جمهوری ازبکستان را در سال ۱۹۸۹ م از ۸ تا ۹ میلیون نفر تخمین کرده‌اند؛ باز در روسیه، کشورهای عربی، اسرائیل، اروپا، آمریکا به سر می‌برند (م ۱۵، صص ۱۵۲-۵۳، ۱۹۵-۹۷، ۳۰۱-۹، ۴۱۰-۳۲۹).

از تاجیکان آسیای مرکزی تنها ۴۰ درصد در تاجیکستان و ازبکستان و ترکمنستان و قرغیزستان به سر می‌برند، بقیه ۶۰ درصد مقیم افغانستان می‌باشند. تاجیکان افغانستان ۴۵ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند، باقی، پشتون، هزاره، ترکمن، ازبک... (م ۶۶، صص ۲۸۸، ۳۳۳).

تاجیکان در ایران «در سیستان، بلوچستان، کرمان، یزد، استرآباد و...» زندگی می‌کنند (م ۴۷). حافظ اصفهانی از احمد ابن تاجیکه، از اهل ماربانان خبر داده که وی «شیخی نیک سیرت بوده»، در ۲۷۱ / ۸۸۴-۵ در گذشته است (م ۸، ص ۲۲۴). احتمال می‌رود، «تاجیک» اشاره به نام قوم پیشینیان این شیخ باشد.

بهمن ماه سال ۱۳۷۲ همایشی در ورامین برپا شد، پس از سخنرانی بنده که به زبان تاجیکی صورت گرفت، گروه کلانی آمدند اظهار کردند: «ما هم تاجیکیم، از آغاز در همین شهرستان و اطراف مقیم هستیم». یعنی محل‌های تاجیک‌نشین در کناری ری، ورامین هنوز هم هستند. محلی با نام «تاجیک آباد» در حوالی قم واقع است.

«تاجیکان، یا بومیان فارسی زبان ایران، از پانصد سال باز در نتیجه رواج صوفیگری و باطن‌نگری و خراباتی‌گری، و سپس در سایه کشتار مغولان و چیرگی دویست سالگی ایشان، اندیشه آزادی و گردنفرازی و جانبازی را فراموش کرده، و به یک بار از شایستگی افتاده بودند و از ایشان جز کار چامه سرایی و پنداربافی و ستایش‌گری و این گونه چیزها برنیامدی. و این فیروز بختی خاندان صفوی بود که اینان را در کنار نهاده ایل‌های بیابان‌نشین را پیش کشیدند و دست به دوش آنان نهاده، به پادشاهی برخاستند.» (م ۱۲۱، ص ۱۵۹).

«تازیکو» - افزوده‌ای بر نام میرشمس‌الدین هست (م ۵۵، ص ۱۵۰)، که می‌تواند لقب باشد، برگرفته از نسبت قومی او.

پروفسور هماد درست می‌گوید که «تا سرزمین‌های فرغانه عمدتاً تاجیک‌های کوهستانی زندگی می‌کنند. معلوم می‌شود که شرقی‌ترین منطقه تاجیک‌نشین وادی

سر کول سین کیانگ چین است» (م ۱۵۲، ص ۹۴).

همه این تاجیکان، - همان طوری که پروفیسور باباخان وف نوشته است، - در وطن تاریخی خود به سر می‌برند. (م ۱۴، ص ۸).

مردمان بسیاری از محل‌های گوناگون ایران کنونی با نام «تاجیک» معروف بوده‌اند، چنان که در شعری آمده است:

دریغا که سلطان گیلان نماند

دریغا که سلطان محمود نماند

ز ظلم و جنایات تاجیک و گیل

ز اسحاقیه شه به گیلان نماند.

(م ۱۱۶، ص ۴۸؛ م ۱۷، ص ۶۱).

گاهی در منبع‌ها، عموماً نژاد ایرانی را «تاجیک» عنوان کرده‌اند. «از حدود سرحد ایالات عرب جمعی قوام‌الملك است؛ این عرب‌ها اهالی فارس و ترک را «تاجیک» می‌گویند، و ترک‌ها فارس‌ها را به این عنوان می‌خوانند» (اقبال آشتیانی، به نقل از: م ۵۵، ص ۱۴۱). و باز: «نای ترکی بر سوگ تاجیکان مویه همی خواند» - در مورد جنگ حسن خان قاجار با کریم خان زند گفته شده (میرخواند، به نقل از م ۱۰۷، ص ۳۸). «اهالی ایران نیز خرد و بزرگ و تاجیک و ترک فدویانه نقد جان در راه او می‌باختند» (م ۵۵، ص ۱۳۸).

استاد تورسان زاد می‌گوید که اسم «تاجیک» یا «تازیک» ذاتاً کلمه سغدی و پارتی، یا سکایی است، نه عربی یا ترکی. [...] نام «تاجیک» از آغاز پیدایشش نسبت به تمام پارسی‌گویان عجم به کار رفته است» (م ۳۵، ص ۶۰).

ربطی با «تازی» نداشتن «تاجیک» («تازی» - «تاجیک») را استاد جاوید هم تأکید کرده بود (م ۳۹، ص ۱۹۴).

این گفته‌ها بی اساس نیست. یعنی: ایرانی یا تاجیک است، یا ترک، منظور از «ایرانی» - هویت ملی است، در معنی امروزه اصطلاح.

پیدایش...

درباره پیدایش این مردم نقطه نظرهای گوناگون دیده می‌شود، گاهی دور از منطق، از جمله: «فرزند عرب، در عجم زاییده و برآمده» (م ۲۴، ص ۲۷؛ م ۷۶؛ ص ۱۱۳). باز در همین منابع آمده: «طایفه غیر عرب و ترک باشد»، که سخن پیشین را انکار کند. عقیده دیگر: «اصلی است ترکان را» (م ۷۶)؛ «نام قومی از ترک‌ها بود» (م ۱۱۸).

محمد یوسف خان در «تاریخ یوسفی» نوشته که: «قومی از مغولیه» است، در حالی که «مغولان غیر خود را «تاجیک» می‌گویند» (م ۳، صص ۲۷۱-۷۲). «لفظ تاجیک» را بر اقوام عربی و عجمی [...] استعمال فرموده‌اند» (م ۳، ص ۲۸۱). تعریف ضد و نقیضی را استاد نفیسی نیز تکرار کرده است: «غیر عرب و ترک و مردم پارسی و مردم عربی که در مملکت پارسیان زائیده شده و بزرگ گشته و برآمده باشد. و غلام آزادی که مشغول کشاورزی و زراعت باشد» (م ۱۱۴). نقدی نسبتاً درست را داعی الاسلام انجام داده است: «نسل ایرانی و فارسی زبان؛ مثلاً، در افغانستان و توران نژادی هستند، که خود را «تاجیک» می‌گویند. مبدل لفظ مذکور «تازیک» است؛ و از آن بعضی از اهل لغت چنین قیاس کرده که معنی لفظ مذکور نسل تازی (عرب) است، که در عجم بزرگ شده باشند. لیکن صحیح همان است که نوشتم». «در افغانستان و ترکستان به فارسی زبانان آنجا

گفته می‌شود و بیشتر در مقابل «ترک» استفاده می‌شود» (م ۱۱۳، ذیل «تاجیک»).

مثال زنده‌ای موجود است، که عرب‌های ساکن آسیای مرکزی را «تاجیک» نمی‌گویند. چنانچه، در بخارا، سمرقند، نسف (قرشی)، ترمذ، کولاب، قبادیان محل‌های عرب‌نشین هستند. بازماندگان عرب‌هایی که در عهد قدیم آمده و ساکن شده‌اند. به گفته سمعانی تمیمی، عرب‌های قبادیان از عرب‌های قبیله «تمیم» بوده‌اند (م ۷۰، ص ۴۴). این مردم خود را از نژاد عرب می‌دانند، اگر چه امروز زبان عربی را نمی‌دانند و با فارسی تاجیکی گفت و گو می‌کنند، به استثنای بخشی از عرب‌های بخارا، که در آغاز سده ۱۴ هـ/ ۲۰ م زبان خود را نیز می‌دانسته‌اند (م ۵۳، ج ۱، ص ۲۱۸؛ م ۱۶۹، ج ۱، ص ۴۲۶؛ م ۱۲۹، ص ۳۱).

به نوشته دکتر امیرشاهی، «عرب‌هایی که در ایران زمین جا افتاده‌اند، اگر چه زبان مادری خویش از دست داده‌اند، ولی خود را همچون عرب می‌شناسند» (م ۱۲، ص ۱۰۰). باید افزود، اگر چه زبان را از دست داده‌اند، با مردمان محل آمیزش یافته‌اند، چنانچه در کنار تاجیکان - تاجیک، در پهلوی ازبک‌ها - ازبک شده‌اند، اما بسیاری از طینت‌های خود را نگاه داشته‌اند. برای مثال در زمان جنگ تحمیلی، عرب‌های قبادیان خود را همچون یک نیرو نشان دادند.

و اما «تاجیک - تازیک - تازیک» بیانگر عرب نیز بوده است. چنانچه، در قصیده پهلوی (قرن ۷ هـ/ ۷ م) دو مورد (مصراع‌های ۸، ۲۱) «تازیگان» دیده شده، که منظور عرب است:

که ما چه دیدیم از دشتِ تازیگان [...]

بیاوریم کینِ تازیگان

(م ۲۴، ص ۱۶۱)

در «بند هشن» نیز «تازیک» در همین معنی آمده است: «از آمدنِ تازیگان به ایران شهر و رواج بخشیدنِ ایشان دُش دینی و دُش خواهی را...» (م ۲۲، ص ۳۱).
واژه «تاجیک» را سبیوس (Sebeos)، تاریخ نگار ارمنی (۷/ه ۱ م) تقریباً ده بار به کار برده و همه در معنی عرب است (م ۳۲، صص ۷۵-۷۴، ۷۸، ۱۳۴، ۱۷۱، ۱۷۶-۱۷۴؛ م ۱۷، ص ۵۴). این معنی را هم گفته اند که سغدیان عرب‌ها را چون «تازیک» می‌شناخته‌اند (م ۷۱، ص ۵۶). در دوره‌های بعد نیز همین واژه به معنی «عرب» گاهی در شکل مخفف کاربرد داشته است، چنانکه ابوحنیفه اسکافی گفته:

کیست از تازیک و از ترک در این صدر بزرگ،

که نه اندر دل او دوست‌تری از زر و سیم؟

(م ۲۶، ج ۲، ص ۵۲۰)

بنابر دلیلی که نزدیک‌ترین همسایه جنوب و غربی ایرانیان قبیله «طی» بوده است، این نام را با کمی بازسازی: از طریق تبدیل «ی» به «ز-ژ-ج» و افزودن پسوند «رک»، به همه عرب‌ها اطلاق کرده‌اند (م ۵۴؛ صص ۱۴۹، ۴۴۶).

بادیه‌نشینان به باغ و مال و دارایی ایرانیان می‌تاختند، و از این رو «تازی» نام گرفتند، که به دو معنی: «طای» و «تازنده» (از «تازیدن»، «تاختن») صداقت داشت (م ۲۴، ۵۷۹؛ صص ۱۴۰، ۱۲۴).

این پدیده، یعنی از طرف قوم‌های ترکی چون «تازی» (عرب) شناخته شدن تاجیکان را دکتر امیرشاهی قاطعانه جانب‌داری می‌کند. نامبرده، جهت تقویت فکر خود، مثال جالب آورده است: در زمان شوروی همه قوم‌های این کشور را، در بیرون از آن «روس» می‌گفتند (م ۱۲، ص ۸۵). هم‌زمان، پرسشی پیش می‌آید: تاجیکان

پیش از اینکه توسط ترکان نام «تاجیک» - را بردارند، نامی نداشتند؟..

و اما در همین راستا، «تاجیک» به معنی قوم از نژاد آریایی نیز کاربرد داشته، که آن از ریشه «تات» ساخته شده است (م ۱۴۷، ص ۴۴۶).

عقیده‌ای که «اوستا» از موجودیت خلقیتی بانام «تاجیک» خبر می‌دهد (م ۱، ص ۲) جالب می‌باشد (م ۳۹، ص ۱۲۸). و امادر «اوستا» دو مورد دیده می‌شود که اندیشه می‌خواهد:

۱- دایتیا^۱: «هر جا ایرانویچ را تصور کنیم، یعنی در شمال و شرقی [...] تات‌ها یا تاجیک‌ها در همان حال و هوش وجود دارند» (م ۶۵، ص ۱۷۸). این نام رودخانه مقدسی است که در ایرانویچ، در کوه‌های حقیرا^۲ (گمان می‌رود، نام یکی از تیغه‌های پامیر باشد) سرچشمه دارد (م ۴۶، ص ۱۶).

Aiti اوستایی، در زبان‌های بعدی به «آت» بدل شده، و از همین قیاس، امکان دارد paiti «پات» شده باشد، که آن می‌تواند به آسانی شکل «دات» را بگیرد و با گذشت زمان «دائی‌تیک» در شکل‌های «تاییک - تاتی - تاجیک» تغییر یافته باشد (م ۶۵، ص ۱۷۸).

۲- دادیک^۳: «که مشتمل بر متون فقهی بوده است» (م ۳۴، ص ۷۲). و این نام دوم را شکل «Do tik» هم خوانده‌اند. «داته - بخش منثور از «اوستا» بوده و شامل احکامی راجع به راهنمایی مردم در این جهان است و آن مختص به قوانین و احکام و آداب معاملات می‌باشد» (م ۱۳۶، صص ۸۱-۸۲).

در شمار قبیله‌های تاجیکانی که در سیستان به سر می‌برند و نام باستانی خود

1. Doitea

2. Huquryo

3. Dodik

را حفظ کرده‌اند، قبیله دادی^۱ نیز به نظر می‌رسد. (م ۱۶۱، ص ۲۳).

و اما کهن‌ترین سرچشمه‌ای که از هستی تاجیکان در دل آسیای مرکزی دَرک می‌دهد، «تواریخ» هردوت^۲ - دانشمند سده پنجم پیش از میلاد یونان باستان، می‌باشد.

وی که نام بلند «پدر تاریخ» را برداشته است، دو بار از تاجیک‌ها یاد کرده است: یکی - در مورد مالیات در زمان هخامنشیان، دیگری - هنگام بیان پوشاک و سلاح طایفه‌های همان سرزمین.

هردوت در کتاب سوم آورده است: «در پادشاهی کوروش و کمبوجیه مالیات ثابت رسم نبود. درآمد عمومی فقط از راه هدایا و تقدیمی فراهم می‌گشت. به مناسبت برقراری مالیات ثابت و مقررات همانند دیگر این شایعه در میان پارسیان رواج یافته بود که داریوش سودآور است، کمبوجیه جبار، و کوروش پدر و حامی اقوام و ملل. اولی از هر جا که می‌توانست، آئیدات فراهم می‌ساخت، دومی نسبت به منافع اطباع خود بی‌اعتنا، و سومی یعنی کوروش با قلبی مهربان و رئوف، پیوسته در اندیشه آسایش رعایای خویش بود» (م ۱۵۰، ص ۲۲۳).

این مؤلف در بخش هفتم که حوزه مالیاتی آسیای مرکزی را فرا می‌گرفته است، مبلغ ۱۷۰ تالان را ذکر می‌کند:

«هفتم - ساتاگیدی‌ها^۳، گنداری‌ها^۴ (در مغرب افغانستان) و طایفه دادیکه^۵ و

1. Dodi

2. Herodot

3. Sattaque.

4. Gandara.

5. Dodiike.

آپارتیته^۱ با هم جمعاً = ۱۷۰ تالان» (م ۱۵۰، ص ۲۲۳).

هردوت در جای دیگر از کتاب خود، هنگام نشان دادن پوشاک و سلاح مردمان همان سرزمین می‌گوید:

«هندیان لباسشان کتانی بود و با کمان و تیرهای ساخته شده از نی که پیکان فلزی داشت، مجهز بودند [...] تجهیزات ایشان همان بود که بلخی‌ها به کار می‌برند. پارت‌ها و خوارزمیان به فرماندهی ارتباز پسر فرناسپ، سغدی‌ها به فرماندهی ارونیس و گنداری‌ها (گندار در شمال و غربی افغانستان کنونی) و دادیکس‌ها به سرکردگی ارتیافوس، با قبای چرمی و قداره و تیرکمان و نیزه‌های مادی مصلح و از لحاظ لباس درخشان رنگین خود و چکمه‌ای که تا زانو می‌رسیده، کاملاً برجسته بودند» (م ۱۵۰، ص ۳۷۶).

اصل هر دو واژه مذکور: دادیکه و دادیکس یکی است، یعنی دادیک - داد است، به معنی عدالت و اما - یک [ik] پسوند اسم ساز است که تفسیرش در پایان‌تر خواهد آمد. در تفسیر نام مورد نظر، استاد پیرنیا، دانشمند تاریخ ایران باستان، نوشته است: «ذن قوی می‌رود که این‌ها (پیشینیان) تاجیک‌های قرون بعد بودند، که در بخارا و

حدود آن سکنا دارند» (م ۲۹، ص ۷۳۳؛ نیز: م ۵۶، صص ۳۹، ۱۹۳). گمان نمی‌رود که این گفته بی پایه باشد.

دکتر امیرشاهی «دادیک» هردوت را، به عنوان تاجیک قبول ندارد: آنها در پاکتیکا زندگی می‌کردند، یعنی که پشتونند (م ۱۲، ص ۸۹). این سخن قابل اندیشه است.

1. Oparye.

نامبرده «ته آچژی» را نیز قبول ندارد، چرا که تحول این واژه «تخاری» می‌شود، نه «تاجیک» (م ۱۲، ص ۸۹).

اینکه گفته می‌شود: «تاجیکان، ۲۵۰۰ سال...» -- اشاره بر تاریخ هستی این مردم نیست، بلکه خبری است مستند و بس. هیچ شکی جای ندارد که تاجیکان قرن‌ها شاید، هم هزار ساله‌ها پیش از تاریخ یاد شده موجود بوده‌اند، شاید نام «دادیک» - را هم داشته‌اند. اگر این طور نبود، اشاره‌هایی، چنانچه در «اوستا» انجام نمی‌شد.

در سالنامه‌های چینی سده ۲ میلادی از قومی به نام‌های هماهنگ «ته آجی»^۱ (م ۸۵، ص ۲۸) و «تایوچی»^۲ (م ۶۵، ص ۱۷۹) یاد شده که احتمال قوی می‌رود، صورت پیشین واژه «تاجیک» در گویش چینی‌ها باشد (م ۶۵، ص ۱۷۹).

استاد صدرالدین عینی بخارایی که در دهه بیستم سده بیست ۹۴ مقاله در زمینه‌های ملت و زبان و ادبیات به چاپ رسانده است (م ۸۶، ص ۵۲)، سال ۱۹۲۶ می‌گوید: «از بازی که وقایع را تاریخ قید می‌کند، تا امروز در دیار ماوراءالنهر و ترکستان، چنان که یک قوم معظم به نام تاجیک یا که تازیک استقامت دارد، همچنان زبان و ادبیات ایشان هم رواج یافته آمده است. رواج زبان و ادبیات تاجیک در ماوراءالنهر و ترکستان مخصوص به عصری یا تعلق پادشاهی و امیری نیست. چنانچه ما می‌بینیم ادبیات تاجیک در این سرزمین در عهد سامانیان که عرقاً فارسی زبان هستند، چقدر رواج داشته باشد، در زمان اولاد چنگیز، تیمور، شیبانی، اشترخانی و منغیت که عرقاً مغول، ترک و ازبک هستند، همان قدر رواج یافته است.

1. Taoji.

2. Toyuchi.

پس، معلوم می‌شود که رواج زبان و ادبیات تاجیک در این جاها محض به سبب تسلط سامانیان، یا که مهاجرت ایرانیان نبوده، سبب حقیقی - موجودیت یک قوم بزرگ به نام تاجیک، که منسوب به عرق آری است، در این جاها است» (م ۱۰۸، ص ۳). بنابر پژوهش برنشتام، یک نویسندهٔ چینی در کتاب خود (تألیف: ۹۴-۹۵ هـ/ ۶۹۴ م) ساکنان تخارستان را «داشی»^۱ نامیده است که یقیناً همان «تاجیک» امروزه می‌باشد (م ۱۴۴، صص ۴۲-۲۴۱).

می‌توان گفت، همهٔ شکل‌های مذکور: «دایتیا - دادیک - داتیک - دادی - دادیکس - داشی - ته آجی - تایوچی» صورت‌های گوناگون از یک نام بوده‌اند. تخمینی که در مورد پیدایش تاجیکان، در شرایط فعلی، پیش می‌آید، این است: یکی از طایفه‌های آریایی بومی آسیای مرکزی "دادیک" نام داشته، هنوز ۲۵ قرن پیش از این، در همین سرزمین می‌زیسته است. با گذشت زمان، با قوم‌های هم تبار خود: سارت‌ها، خوارزمی‌ها، سغدی‌ها و مانند اینها آمیزش یافته، رفته رفته نام "تاجیک" را به خود گرفته است.

1. Doshi.

نام...

در مورد پیدایش اصطلاح «تاجیک» اندیشه‌های گوناگون گفته شده‌اند. «از مجموع آن چه فرهنگ نگاران و لغت شوران و زبان شناسان قدیم و جدید و معاصر درباره کلمه «تاجیک» گفته‌اند و نوشته‌اند، تنها گرهی از کار پیچیده و بسته کلمه «تاجیک» گشاده نمی‌شود، بلکه بر ابهام و تاquid آن خیلی می‌افزاید» (م ۹۷، ص ۱۰۸). از نوشته‌ها برمی‌آید که:

از قبیله‌ای با نام «تاج» است (م ۱۱۳، ص ۵۶، م ۵۸، ص ۲۱۶؛ م ۳۹، ص ۵-۲۰۴؛ م ۱۰۵، ص ۲۶۸)؛

از قبیله عربی بنی طی است (م ۷۱، ص ۵۱؛ م ۱۰، ص ۸۲؛ م ۱۳۸، ص ۲۳۷)؛

از قلب (یعنی: پساپیش کردن حرف‌های) واژه «جات» می‌تواند باشد که نام قومی است ساکن در ایران و پاکستان (م ۶۵، ص ۱۷۷).

طوری که آکادمسیون بار تولد تحقیق کرده است، در نقاطی از جهان «تاجیک» همسنگ «بازرگان» بوده است. وی نوشته است: «نام خلق تاجیک (تیزیک) در بین تاتارهای ولگا مجازاً به معنی «سوداگر» استعمال می‌شد» (م ۷۹، ص ۱۲۲).

برنشتام تخمین کرده: به واژه قدیمی تاجیکی (تاژی) می‌رسد که هنوز در نیمه هزاره یکم پیش از میلاد مسیح در تخارستان کاربرد داشته است (م ۱۶۲، ص ۵۷۷).

این معنی را نیز گفته‌اند که «تاجیک» نام صفتی باشد، برگرفته از واژه «تاج»، به

معنی نوعی کلاه (م ۸۹، ص ۳۷۶؛ م ۱۰۷، ص ۴۱؛ م ۳۹، صص ۱۹۹، ۲۰۶-۲۰۵؛ م ۸۵، ص ۲۸؛ م ۱۶۸؛ صص ۱۲۲، م ۹۸، ص ۹۷)

«از احتمال دور نیست که پیدایش کلمه «تاجیک» به آیین زردشت وابستگی داشته باشد»، «به روایتی، «تاجیک» از «تاج است»، وابسته به این که زردشتیان کلاه تاجمانندی می پوشیدند، آنها را «تاجی» و «تاجیک» می گفتند» (م ۸۵، ص ۲۸؛ م ۱۵۵). «اسم «تاجیک» یا «تازیک» ذاتاً کلمه سغدی و پارتی، یا سکایی است» (م ۳۵، ص ۶۰). نگارنده هم پیشتر چنین گمان داشت (م ۱۳۵، صص ۱۱۹-۱۱۸). «تاجیک - صفتی برای ایرانی فارسی زبان بوده و بر غیر ایرانی اطلاق نمی شده است» (م ۹۷، ص ۱۱۳).

طباطبایی قاطعانه رد کرده که «تاجیک» از «طی» نیست: «وجود آن اسناد کهنه و نویافته ختنی که به زبان فارسی قاشغری و به خط هندی برهمنی در سده ۴ هجری به صورت «تژیک» نوشته شده است، اصالت لفظ «تازیک» را تأیید می کند و جای خالی برای افکندن مفهوم «تازیک» (و «تازی» مقلوب او) کلمه «طایی» یا «تایی» منصوب به قبیله طی عرب، به جای «تاجیک» فارسی و ایرانی، باقی نمی گذارد» (م ۹۷، ص ۱۰۱).

دکتر تورسان زاد گفته: «هرگاه «تاجیکستان» بگویند، مقصود - همان سرزمینی است که از آغاز آریائیان ایرانی و پارسی زبان در آنجا زیسته اند و سرزمین اصلی زبان دری، یعنی زبان فارسی ادبی امروز است» (م ۳۵، ص ۵۸).

خلاصه تحقیق آکادمسیون نعمت وف که موضوع را جدی بررسی کرده است، چنین می باشد: این مسئله زمانی حل کامل خود را خواهد یافت که آگاهی بیشتر دسترس شوند و بررسی هایی شایسته انجام یابند (م ۱۶۲، ص ۵۷۸).

و اما احتمال نزدیک به یقین این است، در «اوستا» واژه های دا، دات، داته، داتو -

معنی‌های دادن، بخشیدن، دانستن، اندیشیدن، داده، بخشیده، رفتار کردن، دادگری، راهنمایی دادن، داوری کردن - را دارد. (م ۱۱۵، صص ۷۱۲، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۴، ۷۲۶، م ۶۵، ص ۱۷۸).

یعنی: «تاجیک» را از ریشه «داد» ساخته‌اند، با یاری پسوند «یک» (ik و -ik). افزودنی است، همین پسوند امروز هم کاربرد دارد، چنانچه، خندانیک، گریانیک، لغزانیک، لیقانیک، چسپانیک، جنبانیک، شاشانیک... و اما این فکر را دور از حقیقت نیز دانسته‌اند (م ۱۵۴، ص ۲۳۰). اگر چه بدون بحث و دلیل.

این پسوند از نگاه آوایی از همان قرون وسطایی حالت دو گانه داشته است - با «ی» دراز و زیر (کسره): «-ik» و «ik»، اگر چه هر دو یک معنی را در بر دارد. در آثار خطی «-ik» بیشتر از «-ik» دیده می‌شود. چنان که امیر خسرو گفته است:

تاجکِ گردنکشِ لشکر شکن بیشترین نیزه ور و تیغزن

(م ۵۱، ص ۶۲)

مثال دیگری از جزجانی:

چاکر ایوان او هر جا که ترک و تاجکی

بنده فرمان او هر جا که هند و گبرش است

(م ۴۰، ص ۵۵۲)

همین حالت، یعنی کوتاه آوردن صداناک «-i» در شعر امروز بیشتر دیده می‌شود، چنانچه:

تاجک و ایرانی و افغان چرا؟! ما در این دنیا که از یک مادریم!

(لایق شیرعلی)

امروز شکلی دیگر از همین پسوند، در صورت ak- فراوان کاربرد دارد، مانند

dandonshuyak (مسواک)، liqonak (لق)، حتی اصطلاح نو می‌سازد، چنانچه: balandguyak (بلندگو).

می‌توان افزود، «دادگر» از «تاجدار» چندان دوری ندارد: تلاشگری که داد و راستی را بر کرسی نشانده است و یا در همین راه فداکاری می‌کند، تاجی از حسن توجه اطرافیان را به دست آورده است.

شکل به گوییش امروزه نزدیک‌تر این واژه در سده ۴/۱۰ م دیده شده است در متن شماره ۳۳۹-M از اسناد تورفان که یک سرود مانوی بوده و «متعلق به هزار سال پیش» است، کلمه «تَجَنگی» (tojigni) دیده می‌شود (م ۷۱، صص ۴۸-۴۹). «این واژه، -- چنان که سُندرمان می‌گوید، -- صفتی است مشتق از نام «تاجیک» که معرف سخنگویان به زبان فارسی نوین بوده است» (م ۷۱، ص ۵۷).

این معنی قابل اهمیت است که «تجگنی را نمی‌توان از واژه امروزه «تاجیک» یعنی مردمانی در آسیای مرکزی، جدا دانست» (م ۹۹، ص ۵۷).

برآمد این واژه را زبان شناس لوشیتس از زیان پارتی می‌داند که از آن به زبان سغدی گذشته است (م ۱۴۴، ص ۲۴۲؛ م ۷۱، ص ۵۵).

بدین ترتیب، می‌توان گفت: دو «تاجیک - تازیک - دادیک» داریم؛ برگرفته از دو ریشه: «طایی» و «دادیک»؛ به دو معنی ضد یکدیگر: «تازنده» و «داد - آر»؛ با دو منطقه گسترش: جنوب غربی ایران زمین و شمال شرقی ایرانویچ.

واژه «تاجیک» در آثار ادبی سده ۵/۱۱ م، مانند عنصری، نظام‌الملک، جوزجانی، سعدی فراوان به کار رفته است. این واژه در شکل «تَژیک» در دیوان «لغات الترك» (تالیف ۴۴۶ هـ/۱۰۷۳ - ۷۴ م) شرح یافته است (م ۱۱۹، ص ۴۶۶؛ م ۵۵،

ص ۱۶۶).

به گفته استاد تورسان زاد، «نام «تاجیک» از آغاز پیدایشش نسبت به تمام پارسی گویان عجم به کار رفته است» (م ۳۵، ص ۶۰).

تشکل تاجیکان...

موضوع تشکل تاجیکان، به عنوان یک خلق (قوم)، مورد بحث و بررسی‌هایی قرار گرفته و نظریه‌ای که در شرایط فعلی بیشتر پذیرش یافته، چنین است: این روند در سه مرحله تاریخی و سه منطقه جغرافیایی صورت می‌بندد:

نخست - دوره ساسانیان، از ۲۲۶ تا ۶۵۱ م، در شمال شرقی خراسان؛
دوم - سده‌های ۷ م - ۸ م در ماوراءالنهر.

سوم - عهد سامانیان ۸۱۹ م - ۹۹۹ م، در قلمرو دولت بخارا (م ۱۶۵، صص ۸۲-۸۳).

عناصرهای قومی تاجیکان عبارت بوده از این طوایف:

سغدی‌ها (وادی زرافشان، قشقه دریا، حاشیه و میانه سیر دریا)،

باختری‌ها (حاشیه سرگه و میانه جیحون).

فرغانی‌ها - (وادی فرغانه)،

سارت‌ها - (کنار سیر دریا، خوارزم...).

سکائی صحرائی آسیای میانه و نواحی کوهستان تیان شان، آلائی و پامیر

(م ۱۱۰، ج ۱، صص ۵۷۲، ۵۷۱؛ م ۱۶۵، ۸۴؛ نیز: م ۱۵۷، ج ۱۶۲، ص ۴۶۴؛ م ۴۱، ج ۲، ۵۶-

۵۵۴؛ م ۱۲۲، ص ۹۴).

در پامیر - سرگه رودخانه پنج - ناحیه‌ای با نام اشکاشم (ishkoshim) هنوز

هست. ویژگی زبانی بیشترین ساکنان این ناحیه همین است که دری زبانند. می‌گویند، نام این محل با سکایی‌ها وابسته بوده است (م ۹۰).

قبیله مشهور دیگری با نام تور در آسیای مرکزی به سر می‌برده‌اند که از نیاکان تاجیکان به شمار می‌آیند (م ۱۵۴، ص ۲۱۷؛ م ۲۰، ص ۲۲).

بطليميوس^۱ ستاره شناس و جغرافیدان یونان باستان از قبیله‌ای با نام «یکسارت»^۲ خبر داده که در سده ۴ پیش از میلاد در کنار رودخانه یکسارت (بعدها: سیحون، اکنون: سیر دریا) زندگی می‌کرده‌اند (م ۱۲۹، ص ۱۳۷؛ م ۲۱، ص ۲۰۷).

و اما در ترجمه عربی نام این قوم «تاتار» یاد شده است (م ۲۱، ص ۲۰۷) که جای تردید است.

به عقیده دانشمندان، چنانچه استاد بابا خان وف، رشد امپراتوری هخامنشی در تشکل اجداد تاجیک‌ها نقش بزرگی داشته و برای توسعه بعدی زمینه سازگاری فراهم آورده است (م ۱۴، صص ۲۸-۲۷). پژوهشگرانی چون صفا و استاریک وف نیز همین معنی را تأکید کرده‌اند (م ۱۰۵، ص ۲۵۹).

در هزاره یکم پیش از میلاد، به ویژه در پایان‌های آن، میان سغدی‌ها، باختری‌ها، مرغیانی‌ها، پارت‌ها، خوارزمیان، فرغانی‌ها، سکایی‌ها، سارت‌ها که از نژاد آریایی بودند و با زبان‌های باستانی ایرانی گفت و گو می‌کردند، مناسبات خوب بازرگانی و اقتصادی و سیاسی و نیز مشترکات فرهنگی موجود بوده است (م ۱۱۰، ج ۱، صص ۳۱-۳۰، ۵۷۲؛ م ۱۶۵، ۸۲؛ م ۱۶۲، ج ۲، ۵۵۶). واقعیت شاه راه ابریشم انکارناپذیر است.

1. Ptolemaios Klodios.

2. Yaksart.

قبیله‌های بادیه نشین ایرانی، مانند کوشانیان، تخاریان، خیانیان، کداریان و هیتالیان نیز در تشکل خلق تاجیک سهیم بوده‌اند (م ۱۶، ص ۴۹). در ترکیب تاجیکان «قوم‌های قلچه‌ای پامیر، پشه‌ای‌ها، آرمولی‌ها و نظایر ایشان» بودند (م ۳۹، ص ۱۹۷). همچنین گفته‌اند: در تشکل تاجیکان به عنوان یک خلق، اقوامی از ترک‌ها که در سده‌های ۴-۸م به آسیای میانه راه یافته بودند، همین طور، عرب‌هایی که در قدیم رفته‌اند و ساکن شده‌اند، حضور داشته‌اند (م ۱۶۲، ج ۲، ص ۵۵۶).

نفوذ سیاسی ترک‌ها از نیمه دوم شده ۶ میلادی در آسیای مرکزی افزوده است (م ۱۶، ص ۳۲) و این حال نمی‌تواند در اتحاد تاجیکان بی‌تأثیر باشد.

واقعیت هم مرزی، داد و گرفت اقتصادی، قرار داشتن در خط بازرگانی ابریشم، به ویژه اشتراکات فرهنگی و زبانی - مهم‌ترین زمینه‌های تشکل خلق تاجیک را به میدان آورده‌اند (م ۱۶۵، ص ۴۴). با حضور فعالانه همین طایفه‌ها، در سده‌های ۴م - ۵م یک خلق با نام خلق تاجیک تشکل یافت (م ۱۵۸، ج ۲۵، ص ۲۸۳؛ م ۱۶۸) و در زمان سامانیان به حد کمال خود رسیده که رونق بی‌بحث علم و ادب و هنر و شهرسازی از نتیجه‌های آن به شمار می‌آیند (م ۱۱۰، ج ۱، ص ۵۷۲؛ م ۸۵، ص ۳۴؛ م ۱۶۵، ص ۸۲). از مرکزهای فرهنگی که در تشکل تاجیکان نقش بزرگ داشته‌اند، باید از بخارا، سمرقند، بلخ، مرو، نیشابور، هرات، خجند، اخسیکت، پنجیکت، هلبک، ترمذ یاد کرد (م ۱۵۶، صص ۲۱-۱۷؛ م ۱۶۳).

این عقیده که تاجیکان - همان فارسی‌هایی باشند که از جنوب غرب ایران، همراه با لشکر کشی عرب به آسیای مرکزی رفته و ماندگار شده‌اند (م ۷۱، ص ۵۳)، دور از واقعیت است. سندرمان که «تجگنی» (tojigni) - را از یک متن مانوی تورفان بررسی

کرده، آن را به تاجیکان آسیای مرکزی منسوب می‌داند و این نظر درست هم هست، در ضمن نوشته: «تاجیکانی که در آنجا نامشان آمده است، یقیناً مسلمان نیستند، بلکه مانویانی هستند که به زبان مسلمانان صحبت می‌کردند، یعنی به زبان فارسی نوین. آنان همان مانویانی هستند که از قرن نهم [م] به بعد و شاید هم خیلی دیرتر، ادبیات مانوی برجسته‌ای به زبان فارسی نوین در امیرنشینی کوچو¹ آفریدند» (م ۷۱، ص ۵۷). جاهایی از این سخن اندیشه می‌خواهد.

امیران سامانی (به ویژه بنیانگذار این خاندان - اسماعیل - که سیاستمداری دور اندیش بود)، برای استقلال سیاسی و اقتصادی کشور می‌کوشیدند و در این امر ابزار فرهنگی را سودمندترین می‌دانستند؛ اهل علم و دانش را (به قول شیخ سعدی): «نقطهٔ پرگار» می‌شمردند. با همین اهداف و به ویژه بنابراین واقعیت که «زبان هر قوم آئینهٔ تجلی ذهن و اندیشهٔ اوست» (م ۱۲۷، ص ۱۸) از جمله رسمی جاری گشت که نامنگاری درباری - چه آنکه بیرون می‌رود و چه آنکه درون می‌آید - تنها به زبان مردم محل باید باشد.

توجه فرمایید دانشمند آن روزگار جاراالله زمخشری خوارزمی (م ۱۱۴۴-۱۰۷۵) می‌گوید: «این زبان را از آن «دری» می‌نامند که همه نامه و دفترها و نگارش دیوان خراسان بدان زبان نوشته می‌شود و هر که بخواهد تا به دیوان نامه نویسد، باید که بدین زبان نویسد و نام این زبان «دری» یا «پارسی دری» از واژهٔ «در» گرفته شده، یعنی: زبانی که در دربار شاه و دیوان او بدان سخن می‌گویند» (م ۶۳، ص ۲۶).

تخمین ضعیفی هم هست که این زبان نام دری را خیلی پیش از سامانیان به خود گرفته باشد. گویشی در وادی سرخاندریا (چغانیان باستانی) هنوز هم هست که نام

1. Kocu.

مردی را دارد.

به عنوان نمونه پشتمانی دور اندیشانه و هدفمند سامانیان از این زبان، همین مثال بسنده است که ملک مظفر ابوصالح، با این بهانه که عربی برایش سنگین است، دانشمندانی را از بخارا و سمرقند و بلخ و سجستان و بابلهند و سیبجاب و فرغانه و دیگر شهرهای خراسان بزرگ در بخارا «که این زبان پارسی از قدیم باز می دانستند، از روزگار آدم (ع) تا روزگار اسماعیل (ع)» (م ۱۰۰، ص ۵)، گرد آورد و فتوای ترجمه پارسی «تفسیر طبری» را به دست آورد و سرانجام آن کار بزرگ، با شایستگی تمام انجام گرفت (م ۶۹، ص ۱۴).

باید افزود که این کار معنی ترجمه قرآن مجید را داشت.

همین طور، «بخارا، زادگاه فارسی دری ادبی و اولین نمود گاه ادبیات فارسی نو شد (م ۸۵، ص ۳۳؛ م ۱۶۲، ج ۲، ص ۵۵۵).

نهاد و سامان شایسته و بس بلند شاهان و وزیران آن روزگار، همکاری سودمندانه شاهان و وزیران را کسای مروزی درست و به جای گفته:

به وقت دولت سامانیان و بلعمیان چنین نبود جهان، با نهاد و سامان بود وامبری که در قیافه درویش تمام آسیای مرکزی را وجب به وجب گشته و آموخته است، درباره ساکنان بومی بودن تاجیکان، جغرافیای آنان و حال زارشان در آن روزگار می گوید: «این بومی های تمام شهرهای آسیای میانه، در هیچ جا عددشان به پای بخارا نمی رسد (یعنی بیش از هر منطقه دیگر در بخارا بیشتر هستند - ر.م.) و تنها در همین جاست که می توانند نسبت به وطن اصلی خود، یعنی خراسان، با کمال غرور ادعای خود را بر کرسی بنشانند؛ و چنین اظهار می دارند که سرحدات آن از یک طرف به ختن و چین و از سمت مغرب به دریای خزر و از شمال به خجند و از

طرف جنوب به هندوستان متصل بوده است. جای تأسف می‌باشد که این ملت علیرغم قدمت تاریخی و زندگانی پرافتخار سابقش، تدریجاً در نهایت فساد و تباهی غوطه‌ور شده است و اگر آنها را نمونه مردم قدیم آسیا فرض کنیم، یقیناً این مهد نژاد ما در اعصار گذشته وضعیت بسیار غمناکی داشته است» (م ۷۲، ص ۴۶۰).

پس از واژگونی دولت سامانیان، خاندان‌های ترک نژاد مانند: قراخانیان، غزنویان، کیدن‌ها،^۱ خوارزمشاهان، سلجوقیان، مغول‌ها و... به صحنه حکومت آمدند. یعنی در منطقه‌های حساس رشته سیاسی فاصله درازی در دست تاجیکان نبوده است. و اما با این وجود، تاجیکان توانستند فرهنگ، به ویژه زبان خود را نگاه دارند (م ۱۴، ص ۷۱). پایه علم و تمدن در زمان سامانیان آن اندازه ریشه دوانده و بالا رفته و بالیده بود که با شکست دستگاه سیاسی، شکسته نشد، بلکه ادامه یافت، حتی جغرافیای خود را گسترش داد - چنانچه - بوعلی سینا اصفهان و همدان رفت، بیرونی به غزنی و تا به هند برد، مولوی در قونیه جا گرفت و زبان و فرهنگ خود را بر کرسی نشاند (م ۱۶۲، صص ۷-۶۰۶).

ولی آن زمان هم در گوشه‌هایی از آسیای مرکزی دولت تاجیکی نیز برقرار بوده است. چنانچه: غورها (۱۰ م / ۴ هـ - ۱۲ م / ۶ هـ) در افغانستان، کرت‌های هرات (۱۳ م / ۷ هـ - ۱۴ م / ۸ هـ) سربداران سمرقند - ۱۳۳۷ م - ۱۳۸۸ م). همین طور، حکومت بخش‌های شرقی بخارا - درواز و ونج تا قرن ۱۹ م / ۱۳ هـ در دست تاجیکان بوده (م ۱۴، صص ۹۲-۸۳).

1. Kidanho.

سارت، غرچه ...

در طول تاریخ تاجیکان را گاهی با نامهایی یاد کرده‌اند. چنانچه ترک‌های قدیم «سرت»^۱ می‌گفته‌اند (م ۱۱۹، ص ۶۵۳). چنگیزیان، پس از حمله به آسیای میانه، ترک‌های صحرا نشین را «ترک» خطاب کرده‌اند و فارسی زبانان شهری و روستایی را «سارت»^۲ نامیده‌اند (م ۵۳، ج ۶، ص ۶۰۹). در پایان سده ۱۹ م / ۱۳هـ آمیزه‌ای از ترک و تاجیک (دورگه) را نیز «سارت» می‌گفته‌اند؛ و تعداد سارت‌های آسیای مرکزی را بازماندگان قبیله باستانی یکسارت‌ها - بنابر اخبار بطليموس - بیش از یک میلیون برآورد کرده‌اند (م ۱۲۹، ص ۵۶). برآمد این واژه را از «سرته وهه»^۳ سانسکریت دانسته‌اند، به معنی بازرگان (م ۵۳، ج ۶، ص ۶۰۹). می‌گویند، این نام را به ساکنان بومی آسیای مرکزی، ترک‌های بادیه نشین و مغول‌ها داده‌اند، به دلیل آنکه رشته بازار و تجارب و کسب و هنر در دست این مردم بوده است.

1. Sart.

2. Sort.

3. Sarthavaha.

و اما شرحی دیگر نیز پیشنهاد کرده‌اند: از ترکیب ترکی «ساری‌ات»^۱، از دو جزء ساری- «زرد» و ات- «سگ»، در معنی «سگ زرد»، یعنی شغال باشد (م ۲۷، ص ۲۸۴) که دور از واقعیت می‌نماید. در واقع، ترک‌ها این عادت را دارند، به قوم‌های دیگر، بنابر نشانه‌هایی مانند سر، نام بدهند: قراقلپاق (سیاه کلاه)، قزل باش (سرخ سر)، باشقرد (سر تراشیده -؟).

و اما اینکه تاجیکان آسیای مرکزی با کلاهی از پوست سگ زرد- شغال- معروف باشند، سخنی نو است.

مانند همین، تاجیکان را «طایفه اصفرا آلون در ساحل رود سیحون» دانسته‌اند (م ۲۷، ص ۲۸۵)، که نیز واقعیت ندارد.

تاجیکان را در بیرون، به واسطه بازرگانی و فرهنگ می‌شناخته‌اند، لذا همان شرحی که دانشمندان پیشین و نوین، مانند بار تولد، جاوید و دیگران داده‌اند، حقیقت دارد (م ۱۷، ص ۶۲؛ م ۳۹، ص ۱۹۷؛ م ۵۳، ج ۶، ص ۶۰۹).

جغرافیدان یونان باستان بطلمیوس در کتاب «جغرافیا» آورده است که در کنار یکسارت قومی با نام «یکسارت» ها زندگی می‌کنند. «یکسارت» - نام پیشین سیر دریاست که عرب‌ها به «سیحون» تبدیل داده بودند و اما مردم نام خود و رودشان: «سارت» را نگه داشته‌اند: در کلمه «سیر» دو حرف از «سارت» هنوز هم هست. «الف» هم که همان «یا» ی شکست است.

عبدالغازی (۱۱ م / ۴هـ) تاجیکان خوارزم را «سارت» و اما تاجیکان بخارا را «تاجیک» نامیده است (م ۱۲، ص ۶۴) که احساس می‌شود منظورش «تاجیکان آمیزش

1. Sori it.

یافته» و «تاجیکان خالص» باشد.

وامبری هم سارت‌های خوارزم را تاجیک می‌داند. وی می‌گوید که: «در بخارا و خوقند آنها را «تاجیک» می‌نامند و این‌ها همان سکنة ایرانی قدیم خوارزم می‌باشند (...). زبان اصلی آنها کم‌کم به ترکی تبدیل شده است» (م ۷۲، ص ۴۴۴).

قوم آریایی سارت که ساکنان بومی خوارزم می‌باشند، اکنون «سرد»^۱ نامیده می‌شوند و یکی از قبیله‌های ازبک‌ها به شمار می‌آیند (م ۴۴).

بلانکن ناگل نوشته است که سارت‌ها قدیم‌ترین ساکنان بومی خیه (خوارزم) هستند، «تابع ازبک‌ها می‌باشند و زیر ستم آنها قرار دارند»، «باج می‌پردازند»، «به تجارب شغل می‌ورزند و کلاً در پیشه‌ها مهارت دارند و نسبت به ساکنان دیگر ثروتمند هستند» (به نقل از: م ۱۲۹، ص ۱۲۶).

اصطلاح «سارت» در زمان تیموریان کاربرد بیشتر پیدا کرده است (م ۱۳۸، ص ۲۴۴). علی شیر نوایی در رساله «محاكمة اللغت» (۱۴۹۹ م / ۹۰۵ هـ) که به مقایسه زبان‌های فارسی و ترکی اختصاص یافته است، فارسی زبانان را «سارت» می‌نامد (و اما مترجم فارسی رساله - آقای گنجه‌ای - همه جا آن را به «فارسی» تبدیل داده است). میرزا بابر نیز تاجیکان فرغانه، از جمله شهر مرغیلان را «سارت» گفته است (م ۱۶۷، ص ۳۶).

پژوهشگران روس، از جمله: کُن الف.ل. (Kun A.L.)، نلیوکی و.پ. (Nalivkin V.P.)، گرتنیر الف. (Gertner)، گریبینکین الف.د. (A.D. Grebenkin) بـُنیکوفسکی الف.ک. (Bunyakovskiy A.K) این معنی را تأکید

1. Sard.

کرده‌اند که قدیم‌ترین اهالی بومی فرغانه تاجیکان می‌باشند (م ۱۴، صص ۶۱-۶۰). نیز نوشته‌اند: در محل‌هایی از آسیای مرکزی، در پایان قرن ۱۹ م / ۱۳ ه قزاق‌ها و قرغزها را «سارت» می‌گفته‌اند (م ۱۷، ص ۶۵؛ م ۵۳، ج ۶، ص ۶۰۹) که صحیح نمی‌باشد. مردم شناس روس شیشوف الف. (Shishov A.) که درباره سارت‌ها تحقیقات جداگانه انجام داده است، می‌گوید: «بخش زیادی از آنها زبان مادری خود را به ترکی عوض کرده‌اند»، «مردمی خوش قد و قامت می‌باشند، پیشانی باریک و برجسته، روی دراز دراز دارند» (م ۱۲۹، ص ۱۲۸).

سالهای هشتادم قرن گذشته نگارنده که در دانشگاه دولتی مسکو دوره کارآموزی را می‌گذرانند، از خانم دکتر بانو عبدالرحمان اوا (استاد تاریخ در دانشگاه قراغنده) شنیده است که قزاق‌ها تاجیکان را سارت می‌گویند.

راست گپ می‌تواند همین باشد که قومی از گذشتگان تاجیکان سرزمینی پهناور در آسیای مرکزی، از قدیم نام «سارت» را داشته، تدریجاً با قوم‌های ترکی آمیزش یافته، در بسیاری از نواحی زبان خود را هم از دست داده‌اند. درست، همان طوری که با تاجیکان ناحیه ارگوت سمرقند در سال‌های ۴۰-۳۰ اتفاق افتاد. همین حال امروز، در پیش چشم ما، در بخارا-زادگاه زبانمان-در جریان است. گوش بدهید به سخنان ناصر حسن وف بخاری الاصل که در آخرین سال هزاره دوم گفته است: «هر سفر بخارا مرا بیشتر عصبی می‌ساخت. چونکه تاجیکان را می‌دیدم که با زبان ازبکی حرف می‌زنند. حال آنکه تاجیکی را خوب می‌دانند، در خانه تاجیکی حرف می‌زنند ولی در کوچه و مغازه و محفل‌ها با زبان ازبکی. آنجا زبان تاجیکی زبان خانگی شده است، افسوس» (م ۴۵، ص ۱۶).

«غرچه - غرچگان» نام دیگری است که درباره تاجیکان کوهستانی می‌گفته‌اند. «غر» - کوه، «غرچه» (گاهی: «غلچه» «ل» به جای «ر»)- در معنی «کوهستانی» و «غرچستان» به معنی «ناحیه کوهستانی» کاربرد داشته است (م ۱۷، ص ۵۷).
 سمعانی «غرچستان سمرقند» را به قلم داده، که شاید منظور ناحیه کوهستانی بخش الیایی رود و رشتکوه زرافشان باشد (م ۱۷، ص ۵۷). فردوسی «غرچگان» را در معنی اهل کوهستان بخش شمال شرقی ایران زمین به کار برده است، چنانچه:

از ایران به کوه اندر آید نخست در غرچگان از بر بوم بست
 (م ۷۴، ج ۵، ص ۱۴۹)

شهِ غرچگان بود بر سان شیر کجا ژنده پیل آوریدی به زیر
 (م ۷۴، ص ۲۴۵)

روشن است که فردوسی غرچگان را با حسن توجه ستوده است. وی در جای دیگر سرزمین این مردم را در شمار بلخ و بخارا و چغانیان به قلم داده:

چغانی و گیلی و بلخی ردان بخاری و از غرچگان موبدان
 برفتند با باژ و برسم به دست نیایش کنان پیش آتش پرست
 (م ۷۴، ج ۷، ص ۳۹۵)

زبان و ادب

دربارهٔ فرهنگی و مودبانه بودن زبان دری - تاجیکی بسیار گفته‌اند که آوردن همین یک سخن آقای ضیاءالدین هاجری بسنده است: «زبان پارسی از روان‌ترین، زیباترین، شیرین‌ترین، گران‌بارترین و برای گسترش از تواناترین زبان‌های سپهر است» (م ۴۲، ص ۶).

دکتر امیر شاهی که تحقیقات گسترده‌ای دربارهٔ تاجیکان انجام داده است، نظری دوگانه دربارهٔ خاستگاه دری گفته. نخست نوشته که این زبان از جنوب غرب ایران به شمال و شرق رفت، «هنگام انتقال از غرب به شرق به تحولات جدی دچار شد و در خراسان و ماوراءالنهر شکل دیگرتر گرفت» (م ۱۲، ص ۸۸) و اما پایین‌تر فکر دیگری گفته که درستش نیز همین است: «چنان که زبان پارسی دری از مشرق ایران ظهور کرد و کل ایران زمین را فرا گرفت، همچنان دیگر کمی بعدتر نام «تاجیک» نیز از شرق وارد و معمول شد و فراگیر کل فارسی زبانان گشت» (م ۱۲، ص ۱۲۲).

این نویسنده هیچ شکی ندارد که نام «تاجیک» را «بر ایرانیان، ترکان حمل کرده‌اند، نه خود ایرانیان» (م ۱۲، ص ۹۰). این حکم از حقیقت دور می‌باشد. باز گفته است: «ترکان [...] در ابتدا کل مسلمانان و کمی بعدتر تنها فارسی زبانان را با این نام در شکل‌های «تاجیک»، «تازیک»، «تازیک»، «تژیک» و غیره شناخته‌اند» (م ۱۲، ص ۹۰).

هنگامی عرب‌ها وارد آسیای مرکزی شدند، میان سغدیان و خوارزمیان و طوایف دیگر، یک زبان پدید می‌آمد و تشکل می‌یافت که دیرتر نام «دری» و «پارسی دری» را به خود گرفت، زبانی که «از نگاه ساختار یکی از پیشرفته‌ترین زبان‌های دنیا به شمار می‌رود» (م ۱۲۷، ص ۱۸).

قطعه شعر مستند در دسترس هست که از یورش سعید ابن عثمان در سال ۵۶ هـ به بخارا، و سیاستمداری دوراندیشانه ملکه خینگ خاتون حکایت می‌کند:

کور خمیر آمد خاتون^۱ دروغ‌کنده

یعنی: کور امیر (سعید ابن عثمان) آمد، ملکه فرییش داد (م ۶۲، ص ۲۹۳؛ م ۸۱، صص ۲۰-۱۹، ۱۳۱).^۲

هنگامی قتیبه ابن مسلم (فوت ۹۶ هـ / ۷۱۷ م) در بخارا مسجد جامع ساخت (۹۴ هـ / ۷۱۲-۱۳ م) اجازه داد، تا «مردم بخارا در نماز ترجمه فارسی سوره‌های قرآن را بخوانند»، چرا که آنها زبان عربی را نمی‌دانستند (م ۱۰۷، ص ۱۹).

شعر دیگری موجود است که در رابطه با شکست اسد ابن عبدالله (۱۰۷ هـ / ۷۲۵ م) سروده شده است:

از خسته لان آمدی یه! به رو تباه آمدی یه!
آواره باز آمدی یه! خشنگ و زار آمدی یه!

(م ۱۰۰، صص ۸۱، ۴۰۷۹؛ م ۹۳، صص ۱۴۹-۱۴۸؛ م ۱۳۲، ص ۳۸).

۱. خاتون واژه سغدی: ملکه.

۲. مفصل‌تر نگ: رحیم مسلمانیان قبادیانی. زادگاه زبان و ادب تاجیکی. فصلنامه انگلیسی مؤسسه فرهنگی اکو،

شماره ۳. -- تهران، پاییز ۱۳۸۰، ص ۳۰-۲۳.

طبری آورده: «علی بن محمد گوید: خاقان به مقابلهٔ اسد آمد که سوی قبادیان رفته بود و از نهر گذر کرد. ولی در میانه نبردی نرفت. اما به گفتهٔ ابو عبیده اسد را حزیمت کردند و رسوا کردند و کودکان دربارهٔ او می خواندند که: از ختہ لان...» (م ۹۹، ص ۴۰۷۹).

فکر سست بنیادی نیز هست که این زبان از جنوب غرب ایران، توسط ایرانیانی که با لشکر عرب همراه بودند، به شمال شرق ایرانویچ رفته است (م ۵۲، ص ۳). خانم دکتر میر احمدی می گوید: «زبان تاجیکی در زمرهٔ زبان های ایرانی جنوب غربی است. زبان ها و لهجه های ایرانی جنوب غربی در واقع از لهجه های باستانی ناحیه جنوب غربی فلات ایران، یعنی سرزمین پارس (پارسه) ریشه گرفته اند. مهم ترین زبان این گروه، زبان تاجیکی است» (م ۱۳۹، ص ۷۳). فکر آقای امیر خروشی نیز بحث انگیز به نظر می رسد: «منشأ فارسی دری هم فارس و هم خراسان است» (م ۵۰، صص ۱۵۶-۱۵۹). محمود عرفان می گوید: «ایرانیانی که از حکومت عرب ناراضی بودند، در این بلاد دور دست گرد آمدند؛ و رفته رفته دارای استقلال شده اند. این ناراضی ها چون همه مردمانی حساس و صاحب ذوق بودند و آتش دوستی ایران در قلب آنها زبانه می کشید، زنده ساختن زبان فارسی و آداب و رسوم ایرانی را پایه استقلال مملکت خود دانستند و به سوی مقصود خود شتافته، از هیچ گونه فداکاری دریغ ننمودند» (م ۷۸، شماره ۱، ص ۳۰).

استاد ریچارد فرای هم در این فکر هم عقیده است که زبان فارسی پس از استیلای عرب در آسیای میانه گسترش یافت (م ۱۷۰، ص ۱۴). آقای حمید رضا مدد که مدتی در تاجیکستان بوده و با ویژگی های زبان تاجیکی خوب آشنایی پیدا کرده

و مقاله ارزشمندی (با نکات نو) هم نوشته، اگر چه احتیاط کارانه، تقریباً همین معنی را گفته است: «زبان دری که از برخورد زبان پهلوی با لهجه‌ها و زبان‌های دیگر متداول در ایران به وجود آمده بود، پس از ورود اسلام، با کلمات و اصطلاحات عربی در هم می‌آمیزد و حیاتی نوین می‌یابد و صاحب خطی کامل‌تر می‌گردد» (م ۱۲۷، ص ۱۸).

و اما حق با دانشمند فرزانه شفیع کدکنی است: «نمی‌توانیم شعر دری را پدیده‌ای که پس از اسلام به وجود آمده باشد، بدانیم. زیرا این زبان کهنه‌تر از این است. و اگر در گذشته بعضی می‌پنداشتند که زبان دری دنباله پهلوی ساسانی است و تصور می‌کردند که از آمیزش زبان پهلوی و تازی به وجود آمده است، امروز ثابت شده و قراین استوار تاریخی و زبان‌شناسی بر این موضوع تصریح دارند که زبان دری زبان تازه‌ای نیست، بلکه پیشینه‌ای کهن دارد که در ارض زبان پهلوی است، و لهجه‌ای مشترک بوده که در مشرق ایران و دربار شاهان سخن می‌گفته‌اند» (م ۸۱، ص ۲۰).

همین معنی را دکتر کامیار و دیگران نیز گفته‌اند (م ۱۲۰؛ ص ۶۴؛ م ۹۲، ص ۱۶).

پروفسور برتلس حدس می‌زد که زبان پارسی دری در سده ۶/۵م از بلخ تا بخارا گسترش داشته باشد (م ۱۵۷، صص ۳۸-۳۷). اسناد و مدارک پدید آمده این شبهه را بر هم می‌زند (م ۱۲۵، صص ۳۷۲-۳۷۱؛ م ۴۷) بسیاری از پژوهشگران بر این عقیده‌اند که زادگاه زبان فارسی نوین ایرانویچ شمال شرقی بوده است. به گفته ملک‌الشعرا بهار: «زبان فارسی دری اصلاً لهجه اهالی ماوراءالنهر - سمرقند و بخارا ست» (م ۳۰، ص ۴۵).

دکتر شریف وف قاطعانه می‌گوید: «کتیبه‌ای که از سرخ کوتل (بغلان افغانستان)

یافت شده، به طور بحث‌ناپذیر تصدیق می‌کند که زبان دری هرگز از پهلوی پیدا نشده، هنوز دو هزار سال پیش، در تخارستان زبانِ گفت و گو، تحریر و ادب و دربار بوده است» (م ۷۹، صص ۳۹-۳۸).

آکادمسین باباجان غفور وف بر اساس نبشته‌هایی که از نزدیکی مرو پدید آمده‌اند، نتیجه گرفته که در عصرهای ۷م-۸م «در این مناطق به زبان فارسی (تاجیکی که آن را «زبان فارسی دری» یا «زبان فارسی» هم نام برده‌اند) حرف می‌زدند» (م ۱۱۰، ص ۵۷۴). طوری که اشاره رفت، دری در این منطقه، قبل از قرن‌های مذکور کاربرد داشت.

پژوهشگر با استعداد تاجیک قیام‌الدین ستاری بی هیچ شبهه‌ای تأکید می‌کند که: «وطن اصلی فارسی دری شرق ایران-ماوراءالنهر و خراسان است و این زبان پس به دیگر موضع‌ها گسترش یافته است» (م ۶۴، ص ۱۶). «به اثبات رسیده که زبان دری هرگز مال ساکنان ایران غربی نبوده، سر اول در خراسان، وطن تاجیکان، عرض وجود کرده است» (م ۷۹، ص ۳۸).

این معنی را «کور خمیر» به روشنی ثابت می‌کند. این هم بر نفع همین تخمین است که تواناترین دانشمند ایرانی، مانند دکتر زرینکوب (م ۶۲، صص ۲۹۵، ۲۹۳)، دکتر کامیار (م ۱۲۰) - در تفسیر این پاره سرود مردمی درمانده‌اند، در حالی که معنی آن پیش تاجیکان روشن است.

امروز بدون تردید می‌توان گفت که زبان دری صرف نظر از اینکه نام دری را داشت یا نداشت، مدت‌ها پیش از درآمدن عرب‌ها به آسیای مرکزی، عرض هستی می‌کرده است. همان طوری که استاد شکوری نوشته‌اند: «فارسی دری از زبان‌های

خود ویژه ایرانی بوده، از قدیم در میهن ایرانیان شرقی در سرزمین اجداد تاجیکان، در خراسان و ماوراءالنهر ریشه‌های عمیق تاریخی داشته، در برابر زبان‌های باستانی: سغدی، خوارزمی، باختری و غیره عمل می‌کرد و در حدود آنها با سرعت گسترش می‌یافت» (م ۶۴، ص ۷).

محیط طباطبایی هم گفته‌اند:

در نخستین قرن هجری این زبان در وزن شعر

بر زبان مردمی در بلخ و سغد آغاز یافت

(م ۹۸، ص ۴)

البته زمان آغاز دری (قرن ۷/۱) مورد تأمل می‌باشد. ولی باید در نظر داشت که «در وزن شعر» تأکید یافته است، یعنی سخن از هستی شعر می‌رود.

و اما جای هیچ تردیدی نیست که «در زمان سامانیان [...] زبان فارسی جدید از مرحله زایش به دوره بالندگی و پختگی خود می‌رسد و اوج زیبایی فکری و بیانی را در قالب‌های شعری و نثری عرضه می‌دارد» (م ۱۲۷، ص ۱۸).

این گفته اسماعیل سامانی پهلوی‌های زیاد هم فرهنگی دارد، هم سیاسی: «تا من باشم، باره [دیوار] ولایت بخارا من باشم».

به گفته میرزا سلطان، «استیلای اعراب نتوانست استقلال زبان اهل خراسان و ماوراءالنهر را در هم شکنند و مانعه در راه تشکل و تحول زبان علمی و غیر علمی فارسی دری گردد. در این سرزمین زبان فارسی دری با زبان عربی مدت بیشتر از صد سال پیوسته رقابت کرد و در مقام خود پایدار و استوار ماند» (م ۶۹، ص ۱۴).

این واقعیت هم شایسته ذکر است که پس از استیلای عرب، زبان پارسی دری، با

گذشت زمان و همت سخنوران و دانشمندان، گسترش یافت و از ایران شمال شرقی تا ایران جنوب غربی رسید. از سده ۵هـ / ۱۱م، دری مرزهای جنوب غربی ایران کنونی و بیرون از آن گسترش یافت. در این میدان بزرگانی مانند بوعلی سینا (م ۹۶، ص ۱۰۶)، زمخشری و دیگران کارنامه نشان دادند.

این نکته جالب است که میان زبان ادبی و گفت گویی مردم ایران زمین کنونی تفاوتی چندان احساس نمی شود و اما میان تاجیکان خراسان بزرگ، تفاوت آشکار و روشن است. دلیل این واقعیت می تواند همین باشد که زبان در ورارود از دهان مردم به ادبیات رفته است و اما در سرزمین ایران کنونی از ادبیات به دهان مردم جا گرفته است.

محمود ابن ولی (ولادت: ۱۰۰۴هـ / ۱۵۹۵م) در «بحر الاسرار فی مناقب الاخیار» می گوید که: کاشرها به دو زبان: ترکی و تاجیکی، بدون اشتباه صحبت می کنند» (م ۱۶۴، ص ۲۴۳).

به اتفاق شخصیت های شناخته، همگام با زبان دری ادبیات دری نیز در همین سرزمین شکل گرفت و گسترش یافت (م ۱۲۵، ص ۳۷۱؛ م ۸۴، ص ۳۷۹؛ م ۱۰۵، ص ۲۶۳).

پشتیبانی سامانیان از زبان و ادب دری نه تنها باعث استقلال فرهنگی و سیاسی در آن زمان گردید، بلکه زمینه توانمندی هم آماده ساخت، تا همین زبان در طول هزار ساله بعدی زنده و پاینده باشد و به عنوان زبان رسمی دولتی افای وظیفه کند. «سامانیان برای رشد و تکامل زبان فارسی دری سهم سزاواری گذاشتند» (م ۷۸، ص ۳).

شاید که در کنار قلم، به شمشیر نیز، طوری که استاد عینی تأکید می کند، تکیه کردن لازم بود. به گفته قادر رستم، «علت اساسی انقراض و از میان رفتن دولت

سامانیان به بیگانگان واگذار کردن شمشیر بود» (م ۱۱۷، ص ۳). در واقع، هر که شمشیر زند، خطبه به نامش خوانند (خاقانی).

شاعر ضیاء عبدالله بی دلیل نگفته است:

همان خلقی ندارد لشکر خویش در عالم او ندارد کشور خویش

(م ۹۵، ص ۱۱۵)

با این همه، تاریخ گواه است که آثار شمشیر گذر آست، آثار قلم ماندگار. این را هزار سال سپری شده نشان داد. با این همه، در سایه قلم، اگر شمشیر هم بود... این نکته قابل توجه است: طوری که آقای مدد درست می گوید: «اگر در عصر سامانیان زبان فارسی دری نوین، زبان گفتار و زبان نوشتار نمی شد، ایران نه تنها مسلمان می شد، بلکه عرب زبان هم می شد» (م ۱۲۷، ص ۱۸).

دین و فرهنگ

از نگاه دین، تاجیکان همگی مسلمانند؛ بیشترین سنی مذهبند، پیروان امام ابوحنیفه (ع) «اگر چه پیروان مذهب اسماعیلی در بین بعضی تاجیک‌های پامیر پیدا می‌شوند» (م ۱۵۲، صص ۹۵ - ۹۴).

در زمان حکومت کمونیستی شوروی، که دین افیون دانسته می‌شد، عامه مردم از خرد تا کلان، جوهر زندگی ساز اسلام را در مغز استخوان خود جا داد. درست، همان طوری که استاد بازار می‌گوید:

من دگمه صدایم در پشت این در تنگ
هر قدر می‌فشارند آن قدر می‌زنم زنگ

(م ۸۰ - ص ۱۰۵)

چنانچه بدون «بسم الله» دست به خوراک دراز نمی‌کردند، بی تکبیر از سر خوان نمی‌خیستند، لب به دروغ نمی‌کشادند، چونکه «دروغو دشمن خدا است». در این سخنان محترم امامعلی رحمان وف نشانی از دورغ نیست:

«بلیط هزبی در بغل، روز ملحد می‌شدیم، شب خدا پرست و تقوی دار؛ یا خود اشخاص منسوب دار و حزبیان نامی را پنهان جنازه می‌کردیم و سپس در تابوت چهار گوشه کوت پوشانده، تا لحد می‌بردیم و بعد کفن پیچ نموده، به خاک

می‌سپردیم» (م ۶۰، ص ۱۲).

بنده که در مراسم دفن شخصیت‌های مهمی مانند: عبدالسلام دهاتی، پولار تالس، محمد جان قاسم وف، رجبعلی جلیل وف، باباجان غفوروف، میرزا تورسون زاده حضور داشته است، باری هم مشاهده نکرده، سنت‌های دیرین، حداقل در یک مورد شکسته باشد.

دربارهٔ چهرهٔ تاجیکان، بی‌طرفانه، سخن‌های گرم بسیار گفته شده، از جمله «به خوش سیمایی معروف‌اند، قیافهٔ منظم و صورت دراز بیضی مانند، ابرووان مشخص مشکی و چشمانی غزالی دارند» (م ۹۴، صص ۲۳۰؛ م ۱۳۹).
چهرهٔ تاجیکانه در زیبایی به تشبیه کننده تبدیل یافته است. طوری که شیخ سعدی گفته:

روی تاجیکانه‌ات بنمای تا داغ حبش آسمان بر چهرهٔ ترکان یغمایی کشد

(م ۶۷، ص ۴۲۳)

ویژگی‌های فطری و اخلاقی تاجیکان مورد گفت و گوهایی قرار گرفته‌اند. چنانچه: «میل به مساوات و عدالت در روحیهٔ تاجیکان ریشه‌ای بس عمیق دارد» (م ۱۴۹، ص ۲۲۰).

به نوشتهٔ سیف هروی، «تأثیریک بس مهندس و کیس است و در مشکلات کارها و معضلات رأی‌ها کشف و حلال هر چه تمام‌تر» (م ۵۵، ص ۱۵۱).

این مردم طبیعتاً آزاده و بی‌تکلف هستند. «در میان تاجیکان طعنه و کنایه و طنز چنان اثر دارد که آتش به بنزین اثر کند. معمولاً یک تاجیک زندگی فقیرانه و تنگدستی را بر اسارت و بندگی ترجیح می‌دهد» (م ۱۴۹، ص ۲۲۱).

فرهنگ معاشرت را اهل این قوم خیلی نازک رعایت می‌کنند، «در حین سخن

بسیار گشاده جبین و خوش حالت می‌باشند» (م ۲۷، ص ۲۹۲)؛ «مردمی عمیق و غیر متظاهرنده و دوستی و آشنایی و قدرشناسی در آنان ریشه باطنی دارد» (م ۱۴۹، ص ۲۱۷).

تاجیکان که بخشی از سنت‌های زندگی ساز، چنانچه: خانه براری، چارشنبه آخران، گل گردانی، تبریک و ایادت را در اندرون حفظ کرده بودند، سال‌های دهه هفتم میلادی پرچمدار احیای دوباره نوروز در قلمرو شوروی سابق شدند. تاجیکان هرگز نکوشیده‌اند که تسلط بر تمام دنیا داشته باشند، بلکه پیوسته کوشیده‌اند که تمام دنیا را در خود جا بدهند. از خدمات‌های این مردم برای اقوام دنیا، از جمله آثار علمی و ادبی فرزندان برومند آنها، جشن نوروز را می‌توان اشاره کرد.

جهان معنوی تاجیکان، همانند همه آریائی‌ان، باز است، هر که می‌تواند به آسانی درون آید، ولی دشوار است که از آن بیرون شود. از جمله اسلام را پذیرفتن، به فارسی تاجیکی شعر سرودن بعضی از نمایندگان قوم‌های ترک نژاد - می‌تواند مثال این فکر باشد.

همان طوری که استاد بازار صابر در شعر مشهور «کتاب تاجیکان» گفته است: دیگران را بر درون درها که وا می‌شده‌اند

بی برآمد بوده‌اند و با درآمد بوده‌اند

تاجیکان را بر برون درها که وا می‌شده‌اند

بی درآمد بوده‌اند و با درآمد بوده‌اند

(م ۹۰، ص ۲۵۹)

انسان دوستی و دوراندیشی برای ما تا حدی است که با دشمنان خود مدارا می‌کنیم. این گفته حافظ سخن بازی نیست، بلکه حقیقتی است کامل: آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است:

با دوستان مروّت، با دشمنان مدارا

(م ۴۳، ص ۵)

این نکته هم گفتنی است، انسان دوستی را تاجیکان به افراط رسانده‌اند. حکمت تاجیکی «خودکُش بیگانه پرور» صداقت تام دارد. همین معنی را مولوی بلخی نیز لطیف اشاره کرده بود:

ای بسا هندو و ترکی همزبان ای بسا تاجیک چون بیگانگان

تاجیکان نرم هستند؛ اما این نرمی از ناتوانی نیست، بلکه از توان اندیشه است، از فرهنگ است، از اندیشه عاقبت کار، از فرداست و همین شیوه رفتار برای دشمن که عیب نیابد دُم سگت کج، می‌گوید، دستک شد، بهانه‌ای شد تا این مردم فرهیخته را «ترسو»، حتی «خوش آمدگو» گوید.

همین طینت نرمی و باز بودن فرهنگشان آسیب‌هایی بر تاجیکان رسانده و می‌رساند که جبران هم ندارد، چرا که سوءاستفاده کنندگان را به جایی رسانده و اما خود را به دم نابودی کشانده است.

این گفته حقیقت دارد که تاجیکان در سده‌های ۱۱ م - ۷ م تمدن بزرگی را آفریدند که با نام Renaissance Tojik شهرت یافته است (م ۱۶۳).

تأثیر فرهنگ تاجیک‌ها به قوم‌های دیگر، چنانچه ازبکان، چشم رس بوده است. رادلوف که در سده ۱۹ م/ ۱۳ ه به آسیای میانه سفر داشته است، پی برده که ازبکان

از نگاه رفتار و اخلاق به تاجیک‌ها نزدیک شده‌اند (م ۱۶۶).

حق با حسن بای شریف وف است که می‌گوید: «زمانی بود که تاجیکان در رشد روزگار و فرهنگ مردم باشقرد و تاتار سهم عظیم داشتند»؛ «تنها کارنامه‌ی علماء و مشایخ ما، در انتشار اسلام در بین باشقردان، قوم بادیه نشین خیلی شطاح و جنگجوی و کم سواد، که نور معرفت پهن می‌کردند، سزاوار تألیف چندین کتابی ست» (م ۷۹، ص ۱۷۵).

غرور تاجیکان

تاجیک‌ها را «آرام و نرم خوی» به قلم داده‌اند (م ۶۸، ص ۳۰۵). اینها «زندگی آرام و برادرانه» را ترجیح می‌دهند (م ۴۵). «تاجیک‌های کوهستانی [...] به عنوان مردم صلح خواه، با روحیه روستایی و همگرا مشهورند» (م ۱۵۲، ص ۹۸). پوشیده نیست که اهل سخن همین نرمی و آرامی و تمکین را تا به مرتبه مَثَل هم رسانده‌اند، چنانچه:

شاید که به پادشه بگویند: ترکِ تو بریخت خون تاجیک

(م ۶۷، ص ۶۳۱)

پیش هندوی چشمِ خون ریزت گشته ترکان زبون تر از تاجیک

(م ۳۷، ص ۵۴۲)

یک حمله و یک حمله، شب آمد و تاریکی

چُستی کن و ترکی کن، نی نرمی و تاجیکی!

(م ۱۳۷، ص ۲۷۵)

و اما این معنی شاعرانه را که هدفش اشاره ظریفانه بر جبر و ظلم طایفه‌های ترکان یغماگر بوده است، جدی گرفتن، طوری که بعضی‌ها، مانند نویسنده «قاموس

الاعلام» دانسته‌اند، و تاجیکان را به ترسویی عیب‌دار کرده‌اند، یا از کمال سادگی است و یا از غرض بی‌شرمانه (م ۱۰۷، ص ۲۱).

این مبالغه ادبی، از سوی دیگر، بی‌ریشه هم نیست، یعنی آن در نتیجه قیاس با غارت‌گری ترکان صحرا که پیوسته به شهر و روستای تاجیکان می‌تاختند و همه هستی مردم را به تاراج می‌بردند، پدید آمده است.

در واقع، تاجیک برای دفاع از عزت و شرف و نام خود همه توانش را نثار می‌کند. این معنی را تاریخ نگاران فراوان به قلم داده‌اند، از جمله:

«و بر همه روی‌ها جنگ سخت شد و من و مانند من تازیگان خود نمی‌دانستیم که در جهان کجائیم؟ و چون می‌رود؟» (م ۲۶، ص ۹۰۴).

«شصت هزار تاجیک که فردی از ایشان در برابر رستم و اسفندیار روینتن بودند، [...] روی به تعمیر قلعه‌ها و حصارها [ی سمرقند] نهادند» (م ۱۰۵، ص ۲۶۴).

«چنگیز به تولی خان گفت: «ای فرزندِ دل‌بند، تو را با هشتاد هزار سوارِ جرّار نامدار به خراسان می‌فرستم، تا بلاد و دیار مسلمان را بگیری و قلاع و بقاع خراسان را بگشایی و به زخم تیغ آتشبارِ آبدار در آن دیار از دیوار آثار نگذاری [...] و زینهار که بیدار و هوشیار باشی و بر تازیگان اعتماد نکنی، خاصه بر خراسانیان که در اقالیم جهان به دلیری و کین خواستن و شبروی و کمین ساختن بر سر آمده‌اند» (م ۷۳، صص ۵۱-۵۰).

در همین «تاریخ نامه هرات» مثالی هم آمده که پنج تن از دلاوران هروی به سپاه هفت صد نفره مسلّح بکتوب مغول حمله می‌آورند و کارزاری جانانه نشان می‌دهند (م ۷۳، ص ۷۰۵).

دلیری و مردانگی تاجیکان بارها مورد ستایش قرار گرفته است، چنانچه امیر خسرو دهلوی سرافرازانه و با اتمان گفته:

تاجیکِ گردن کش و لشکر شکن بیشتری نیزه وزو تیغ زن
(م ۷۸، ص ۶۲)

حتی تیمور لنگ که در خون خاری کم نظیر بود، اعتراف کرده، در آغاز لشکر کشی‌های خود، با نبرد سخت تاجیکان کوهستانی برخورد کرده، که مانندش را دیگر هرگز ندیده است: «مدت العمر به صعوبت آن جنگی ندیدم و معرکه‌ای به هیبت‌تر از آن مشاهده نکردم» (روضه الصفا، م ۱۰۷، ص ۳۵). کارنامه‌های مقنّع، تیمور ملک، سربداران افسانه نیست، بلکه حقیقتی است حیرت آور.

و اما تاجیکان هرگز جنگ ستیز نبوده‌اند، بلکه جنگ گریزند. شیخ سعدی نه از آسمان، بلکه از طینت خود و هم نژادانش یافته و گفته است:

به نزدیک من صلح بهتر که جنگ

نرمی تاجیکان که در فطرت خود رحم دل هستند، زمینه دیگری هم دارد. در رفتار و گفتار خود با تحمل می‌باشند، یعنی که نتیجه را برای فردا و پس‌فردا اندیشه می‌کنند. از سوی دیگر، خصلت نرمی، به گفته شیش وف، ریشه در شغل کشاورزی و باغداری آنان دارد. این شغل خلاقانه باستانی در طینت مردم نکوکاری و بخشندگی ایجاد می‌کند، «به جز تأثیر به رشد نیروی معنوی و جسمانی تاجیکان، در خصلت آنان نرمی شاعرانه ایجاد می‌کرد» (م ۱۲۹، ص ۱۳۹). زمین را فریب نتوان داد: هر چه کشتی همان بدروی.

عاطفه دوستی را تاجیک‌ها به اندازه‌ای رسانده‌اند که به راحتی می‌توانند با

قوم‌های دیگر ازدواج کنند. این نکته شایسته تأکید است که اجداد بسیاری از ازبک‌های کنونی تاجیک بوده‌اند. پروفیسور همام درست می‌گوید: «در وادی فرغانه، در تاشکند، بخارا و دیگر شهرهای بزرگ آسیای مرکزی شوروی، این تاجیک‌ها یا فارسی زبان‌ها نسل‌های معاصر نفوس وادی‌های ایران قدیم - آسیای مرکزی - هستند، حال آنکه بسیاری از تاجیک‌ها با ترک‌ها آمیخته شده‌اند، تا اجداد ازبک‌های معاصر را تشکیل دهند» (م ۱۵۲، ص ۹۱).

در تقویت این گفته دلیل بسیار می‌توان آورد. اما همین سه مثال کافی است: یک: استاد عبدالغنی میرزایف می‌گفتند: «هر کسی خود را «ازبک» اعلان کند، طایفه‌اش را بپرسید، اگر گفت: مرقه، ختکی، درمن، لقی، قرلیق، قنغرات، برلاس، کینگس، مینگ، آقویلی، قتغن، اغوزک که رفته رفته ازبک شده‌اند (م ۳۱، ص ۲۸۴)، به حرفش باور کنید، ولی اگر نام قومش را ندانست، بدانید که گذشتگانش تاجیک بوده‌اند» (م ۱۳۰، ص ۱۱).

دو: در هیچ زبان دیگر ترکی، جز ازبکی، آوای «آ» (الف ممدوده) در تلفظ در نمی‌آید و اما تاجیکان ازبک شده این ویژگی زبان مادری خود را نگاه داشته‌اند. با سخنی دیگر، هیچ قومی دیگر از قوم‌های ترکی آواز «آ» را ندارد (م ۸۵، ص ۴۹) چنانچه اینها «کوه» را togh «سیاه» را qora، «بد» را yamon، «بیگاه» را oqshom می‌گویند. همین طور میان زبان‌های ترکی تنها در زبان ازبکی صداناک «و» مجهول او کاربرد دارد، مانند: kup (بسیار)، kul (دریاچه)، qutan (طویله) و... (م ۸۸، ص ۲۳۵).

سه: نفوذی که ابزار دستوری زبان ما به ازبکی دارد، به هیچ زبان دیگر ترکی ندارد. به عنوان مثال، پسوند مصدر ساز -ish- را خاطر رسان کردن کافی ست:

borish (رفتن)، kelish (آمدن)، yozish (نوشتن)، uqish (خواندن)، ustirish (سبزاندن)، yondirish (در دادن)، kutarish (برداشتن)، sindirish (شکستن)...

تاجیکان که در هر شرایطی با نیروی خرد و بازوی خود، جایگاهی پیدا می‌کردند، باعث رشد و حسادت و به دنبال مورد اذیت و آزار قرار گرفته‌اند. «چون تازیک را در مجلس خاص او [سلطان جلال الدین] اختیار تمام بود، امرای مغول به تنگ آمدند و برادرش سلطان محمد را بفریفتند تا در متخیله او خیال سلطنت مخمر شد؛ و به اغوای امرا سر از گریبانِ فتنه بدر آورد» (م ۱۴۲، ص ۱۰۱)؛ «چغتای شبی پیش قآن [آمد و] گفت: ای برادر، چه محبت است که تو را با این تازیگان افتاده؟ و خلاف طریق و عادت پدر بزرگ پیش گرفته‌ای؟ نصیحت من بپذیر و ترک رعایت [و مرحمت] تازیگان فتنه‌انگیز گیر! و ایشان را دائم منکوب و مخذول دار!» (م ۶، ص ۱۰۲).

«موضوع میهن پیش تاجیکان، از الویت‌های اصلی‌ترین برخوردار بوده است. آنها به زادگاه خود [...] پیوند روانی ناگسستی برقرار می‌نمایند [...] از سنگ و چوب آن در اشعار و سروده‌های محلی نام می‌برند، و حتی در ضرب‌المثل و مثل‌ها [...] نام جویباران، دریاچه‌ها، رودها و کوه‌هایشان انعکاس یافته است. مهر وطن و طبیعت آن در دل تاجیکان ریشه عمیق دارد و هرگز به آسانی وطن مألوفشان را فراموش نمی‌کنند» (م ۱۴۹، ص ۲۲۲).

بلای هجرت را تاجیکان در سرنوشت تلخ خود تقریباً همیشه داشته‌اند که خواهشمندان می‌توانند به کتاب استاد باباخان وف نگاه کنند (م ۱۴).

شاهد زنده سرهنگ عبدالرحمان وف در چشمه نقره، سال‌های هفتادم عصر بیستم، در حضور استاد صاحب تبروف، شادروان برات ناظم، دکتر تیمور

محمی الدین وف می گفت که قبادیان پس از پیروزی بلشویکها ۶۰-۵۰ درصد از جمعیت خالی شده بود (م ۱۳۰، ص ۶۳). به گفته استاد خالق زاده سالهای ۲۱-۱۹۲۰ از آمو به افغانستان ۲۰۰۰۰۰ کس گذشت (م ۵۱، ص ۸۲). این هجرت سالهای بعد نیز ادامه داشت، حتی در دوره جنگ جهانی دوم هم.

جز اینکه از ترس جان فرار می کرده اند، تاجیکان بنابر اندیشه های سیاسی زوراً هم کوچانده شده اند. به طوری که بریگیل می گوید: خانهای خیره در مرزهای غربی خود تاجیکانی که از بخارا زوراً آورانده شده اند، سد اعتمادناکی ساخته اند (م ۱۵۹، ص ۱۹۴).

تاجیک را همیشه و با هر راهی از خانه و کاشانه اش بیرون کرده اند، از میهنش رانده اند. بزرگترین شاعر زمان محمد اسحاق شوکت بخارایی (فوت ۱۱۰۷) پس از تحقیر بی ادبانه دو سپاهی ازبک میهنش را ترک کرد، برای همیشه. «روزی دو سوار ازبک پیش دوکان او به یکدیگر رسیده، ایستادند و به حرف زدن مشغول شدند. اسبان بساط او را پایمان کرده، از هم پاشیدند. شوکت حرف ناخوشی بر زبان آورد. نا انصافان به دشنام و تازیانه اذیتها رسانیدند. شوکت به شور آمد و همان ساعت دل از وطن برداشته، راه خراسان برگرفت» (م ۲، صص ۲۸۱-۲۸۲؛ م ۱۰۸، ص ۱۶۰). وی داغ سوزان میهنش را همیشه داشت، در جگرش:

به کف سر رشته غربت، به دل یاد وطن دارم

بُود همچون گهر: چشمی به رو، چشمی به دنبال

(م ۱۳۴، ص ۸۴)

فرهیختگان در هر زمان متوجه وضع فرهنگی بوده و در برابر هر آسیبی

حساسیت نشان داده‌اند. امیر علی شیر نوایی، اگر چه عظمت او از کسی پوشیده نیست، در «محاکمت اللغتين» زبان‌های چغتایی و دری را به مقایسه می‌کشد و اشاره‌هایی در مورد دری می‌کند که چندان واقعیت ندارد. شاید با نظر داشت همان طعنه جنید الله حاذق هروی (شهادتش ۱۸۴۳ م) کنایه می‌کند و به دست امیر نصرالله منغیت (۱۸۲۶ م - ۱۸۶۰ م) به شهادت می‌رسد:

ز گیسویش دماغ شانه تاریک چو در شعر نوایی فکر تاجیک
تاراج و غارت از شغل‌های اصلی ترکان بوده است. چنانچه، در تاریخ آمده که «رسم قبال ترکان آن است که قبیله بر قبیله تاختن کنند» (م ۲۸، ص ۱۰۵). در هر جنگی هنگام پیروزی ندای «اورا - اورا» سر داده می‌شود که ترکی بوده، معنی «بکوب - بکوب»! - را دارد. شاعر روشنفکر تاجیک میرزا هیئت صهبا و ابکندی را سال ۱۹۱۸ / ۱۲۹۷ در قبادیان، گروه آقویلی‌ها، با دستور عالم خان منغیت به شهادت رساندند. آن ظالم خدا بی‌خبر که نخستین شده با قنداق کلند به پیشانی صهبا زده، توره قل آقویلی بوده است.^۱

سال‌های هشتادم سده ۲۰ میلادی حاکمان وقت ازبکستان ساکنان بومی روستای افشنه - زادگاه بوعلی سینا را کوچاندند؛ با بهانه بازسازی شهرک، به مناسبت جشن هزاره‌اش. پس از بازسازی، شهرک را با ازبک‌های صحرائی پر کردند، تا «دلیلی» داشته باشند که بوعلی ترک بود...

اهل تحقیق به زحمت دوستی تاجیکان توجه داشته‌اند. «نسبت ایشان مانند طوایف دیگر نسق نیست و در قید ضببت نسبت، مانند ترک و عرب نباشند، لذا عموم

۱. این همان توره قل - هودیچی امیر - نیست که روز جمعه اول رجب ۱۳۳۵ قمری (۹ آوریل ۱۹۱۷ م) هنگامی علامه عینی خونشار را از حضور نصرالله قوشبیگی به زندان آبخانه می‌بردند، به نوکران امر کرد: «أروب، أروب التینگلر؟!» (۱۰۶، ۱۲۸ - ۱۲۷).

ایشان رعیت و زحمتکش باشند» (م ۷۷، ص ۱۸۴). این مردم «زمین مُرده و خشک را احیا نموده و سرسبز می‌سازند»، «مُفت خوری و طفیلی گری، به هر شیوه‌ای که باشد، در آئین تاجیکان از اعمال زشت تلقی می‌گردد»، وفا به عهد، شیوه تاجیکان است، «اگر به قول یا فعلی یک بار ایمان پیدا کنند، دیگر به آسانی عقیده‌اشان در آن مورد تغییر نمی‌پذیرد» (م ۱۳۱، ص ۲۲۲).

دانشمند روس پوپوف م.گ. (Popov M.G.) که در زمینه گیاهان آسیای مرکزی پژوهشی ارزشمند انجام داده است، نوشته: «هر جا که تاجیکان به سر می‌برند، آثار و بقایای عالی کشاورزی، انواع پر بار و ارزشمند گیاهان دیده می‌شود» (م ۱۲۹، ص ۱۴۶). این گفته پوپوف در زمانی دیگر تکرار شد، طوری دیگر: سال‌های سی‌ام میلادی کشاورزان روسی تاجیکستان آمدند و رشته‌های فرهنگی و سیاسی را به دست گرفتند، سال‌های نودم فرهنگیان تاجیک روسیه رفتند و با کشاورزی مشغول شدند و مشغول هستند.

وامبری در مورد تاجیکان خوارزم گفته است: «سارت یا تاجیک را از حرکت جذاب و زرنگی و کاردانی‌اش می‌توان شناخت. ازبک‌ها چندان تمایلی به آنها ندارند و با اینکه بیش از پان صد سال است که پهلوی به پهلوی زندگی می‌کنند، معذالک بندرت دیده شده است که بین آنها ازدواج به عمل آمده باشد» (م ۷۲، ص ۴۴۴).

خداوند به این مردم عزم و اراده متین، خوش نصیبی داده است. «خاصیت روانی تاجیکان بدین گونه است که در برابر زور و فشار مقاومت مداوم و طولانی بروز می‌دهند و قدست اخفا در آنان ضعیف می‌باشد». گفتار و رفتار منافقانه برای آنان بیگانه است، درون و برویشان یکی است.

«تاجیکان از دورویی و ریا سخت منزجرند». اینها درون دار نیستند، «به کینه توزی عادت ندارند و چنین عادتی هم ندارند که ظاهراً جلوه دهد، که به حل منازعه راغبند اما در قفا در صدد انتقام‌گیری و کینه توزی برآیند» (م ۱۴۹، صص ۲۱۸-۲۱۹؛ م ۱۴، صص ۶۶، ۶۸).

افراد این قوم طالب آنند که با همگان مناسبت دوستانه داشته باشند. «در میان تاجیکان تعصبی نسبت به دیگر ملت‌ها و خلق‌ها وجود ندارد» (م ۹۴، ص ۲۳۵). سیاح روس خانیک وف که در ایران و آسیای میانه بوده و با زندگی مردمان آشنایی داشته است، تمایلات تاجیکان را به زندگی مسالمت‌آمیز اشاره کرده است و گفته که «زبان آنها از نظر اصطلاحات قدیمی از زبان کنونی ایران بسیار غنی‌تر است» (م ۴۹، ص ۱۶۰).

تاجیکان «با تمام ملیت‌های برادر روابط حسنه داشته و روابط خویشاوندی و معاملات نیک انسانی را برقرار نموده‌اند و هرگز در اندیشه تبعیض‌طلبی و ستیزه جویی نبوده‌اند» (م ۱۴۹، ص ۲۱۶). اینها «درباره ایجاد دوستی و اتحاد از هیچ گونه سعی و تلاش انسانی دریغ» نمی‌کنند. میان این قوم مثل «خودکُش بیگانه پرور» مشهور است و صداقت هم دارد، «در تاجیکان اندیشه انترناسیونالیستی قوی‌تر از اندیشه ناسیونالیستی بوده و هست». «دوستی تاجیکان با برادران دیگر ملت‌های ساکن این وطن [افغانستان] قوی‌تر و متزلزل‌ناپذیرتر از دوستی است که با برادران هم ملت خود دارند» (م ۱۴۹، صص ۲۱۸-۲۰۰).

میهمان نوازی تاجیکان موجب حیرت جهان گردان بوده است. جیهانی - یکی از وزیران سامانی که «اشکال العالم» نام کتاب جغرافیایی نوشته است، میهمان داری

سغدیان را می‌ستاید و می‌گوید: «قریب صد سال باشد که این دروازه بسته‌اند،^۱ تا اگر شب و روز کسی رسد، بی‌منع فرود آید و بسیار بوده باشد که ناگاه صد کس، یا زیاده رسیده باشند، با چهارپایان؛ و بدان جا فرود آمده؛ هم آن که خداوند سرای تکلفی کند، اسباب میهمانی ایشان و علوف چهارپایان ایشان ساخته بوده است. به جهت آنکه همیشه رسم میهمان و آینده بوده است، اسباب ضیافت ساخته داشته است. خداوندان خانه چنان کشاده روی و خوش طبع است» (م ۱۲۶، ص ۳).

افزودنی است، دو میهمان خانه را پدر بزرگ بنده، ملا عبدالجبار آخوند هم داشته‌اند: یکی برای میهمانان، دیگری برای مسافران. مادر می‌گفتند که هر روز در سه دیگ خوراک می‌پختند. در بچگی‌ها درون چهار دیوار میهمان خانه‌ها رُست رُستکان بازی می‌کردیم، چوب‌های بالادری و پهلودری را برآورده می‌سوختیم... جامی در مثنوی «سلسلة الذهب» عاطفه دوستی را با ترکی تأکید کرده، آن را «خویشی نزدیک» دانسته است:

سایلی گفت با کسی، به عجب: با فلانت چه نسبت است و نسب؟
گفت: او ترک است و من تاجیک لیک داریم خویشی نزدیک

(م ۳۷، ج ۱، ص ۱۹۱).

و اما این چنین معنی ندارد که تاجیکان خود را صد درصد تسلیم کرده و همه حق و حقوق، عار و ناموس خود را از دست داده باشند. «مؤید الدوله چون از احوال سلطان خبر یافت، با صد نفر سوار به دهات بتاخت و نزد سلطان فرستاد که: من گمَرِ ابودیت و طاعت تو بر میان دارم، زینهار به مازندران نروی که تازیک را هرگز با

۱. به بیرون بسته؛ یعنی: باز.

ترک اعتماد نبُود» (م ۱۲۸، ص ۲۴۸)؛ «علی کیای فیروزکوهی [...] گفت: میان ترک و تازیک مسالک تاریک و مهالک باریک در میان است و همیشه دوستی و خوشی به عداوت و ناخوشی انجامیده است، الی الخصوص با کسانی که قوه و شوکت بیشتر داشته باشند» (م ۱۲۸، صص ۲۵۳-۲۵۴).

طبیعی است که این واقعیت آب و رنگ زمانی و منطقه‌ای در بر می‌گرفته است، به دنبال جباری‌های بعضی ترک نژادان پدید می‌آمده است.

از سده ۶م در آسیای مرکزی ترکان کم‌کم سر درآوردند (م ۱۷، ص ۵۱؛ م ۱۱۴، ص ۳۷۹؛ م ۱۲۹، ص ۵۲) و تاجیکان که در سرشت خود انسان دوست بودند، زندگی برادرانه را با آنها پیش گرفتند. کلدیوین ن. که درباره جنگ روسیه با بخارا (۱۸۶۸م) کتاب نوشته است، می‌گوید: «از بک‌ها قومی سنگ‌دل می‌باشند، آنها دوست دارند از راه غارت زندگی کنند، در حالی که تاجیکان قوم صلح دوست می‌باشند» (م ۱۲۹، ص ۱۳۱). این مردم عادت دارند که مشکلات را خودسرانه حل نمی‌کنند، بلکه «مسایل خود را از راه مشورت و مصلحت بینی با دانایان منطقه خویش حل و فصل می‌نمایند» (م ۱۴۹، ص ۲۲۳).

تاجیکان با کاهلی بیگانه‌اند، «در کارها بسیار چست و چالاکنند و اگر اشخاصی که از حالات اوضاع سارت‌ها اطلاعی ندارند، گمان کنند که این طایفه تن‌پرور و بی‌حمیت‌اند، اشتباه کرده‌اند و نه چنین است» (م ۲۷، ص ۲۹۶).

دکتر شریف شکوروف درست می‌گوید که اگر در بعضی خلق‌ها، چنانچه روس‌ها، بزرگان علم و ادب پیش مردم بروند، تاجیکان این عادت را دارند که روی به استادان - بزرگان فرهنگی خود - می‌آورند (م ۱۶۸).

توان و هنر تاجیکان به اندازه‌ای است که به گفته خسرو دهلوی خشت را در سنگ نشانده می‌توانند:

خشت زنانی که گه آزمون خشت نشانند به سنگ اندرون
(م ۴۸، ص ۶۲)

و اما برای تاجیک بالاتر از همه چیز در دنیا، حتی جان شیرین - نام است. این گفته همان خسرو حقیقتی تام دارد:

با یکی بازیگر موزون خرام داده به بازی سر خود بهر نام
(م ۵۱، ص ۶۲)

استعداد و هوشمندی این مردم هم مورد توجه قرار یافته است. «بسیاری از حالات طایفه سارت شبیه است به ایرانیان، چنانچه هر دو این طایفه بسی باهوش و زیرک اتفاق افتند؛ و بسیار مایل به تجارت می‌باشند؛ و نیز در آنکه رسم اتحاد و یگانگی و ارادت بستگی را با هر کس به اعلی درجه به منتها رسانند» (م ۲۷، ص ۲۹۶). سخت جانی تاجیکان را پژوهشگران حیرت‌انگیز توصیف کرده‌اند. مدین دورف الف. ف. در کتاب «تاریخچه وادی فرغانه» (۱۸۸۲ م / ۱۲۹۹ هـ) از جمله نوشته است: «تاجیکان یگانه قومی در کره زمین هستند که با چنین زندگی سخت روبه‌رو هستند که صرف نظر از تأثیرات دشمنانه علیه آنها، در طول صدها سال، آنها برای پیشرفت خود راه باز می‌کنند» (م ۱۲۹، ص ۱۳۲).

پژوهشگر دیگر یابرسکی الف. ل. که در ۱۸۹۴ م / ۱۳۱۱ هـ به بالا آب قشقا دریا و سرخان دریا مسافرت داشته است، می‌نویسد: «اهالی این خطه سراسر تاجیک می‌باشند، کلاً آنها زیبا و پر طاقت هستند. تقریباً در همه جا آنها از ظلم و غارتی که

اهالی* ازبک بخارا به آنها روا دیده‌اند، شکایت می‌کردند» (م ۱۲۹، ص ۱۳۳). دانشمند تاریخ شناس روس سمیون وف الف. الف. با حسرت تأکید می‌کند که تاجیکان - قدیم‌ترین ساکنان بومی آسیای مرکزی بوده و اما زیر فشار ترکان به ناچار در کوه‌ها پناه برده‌اند؛ آثار باستانی همه شهرهای فرارود و خراسان - بیانگر روشنی از خرد و خلاقیت تاجیکان است (م ۱۶۳).

این تاریخ نگار حقیقت گو تحقیق کرده که «تاجیکان از طرف ازبک‌ها استیلا شده» و اما بنابر هوشمندی و زیرکی و زحمت دوستی «توانستند که از وضع ناگوار قوم مغلوب رها شوند»، «آهسته آهسته توانستند، که آنها را به دست گیرند»، «به خاطر داشتن هوش تیز و چابکی و زرنگی تقریباً همه منصب‌های عالی را در دولت‌های ازبک‌ها به دست آوردند و چون آنها از نگاه رشد عقل از ازبک‌ها بالاتر بودند، همیشه همچون معلم و نمونه برای حاکمان خدمت می‌کردند» (م ۱۲۹، ص ۱۴۰). کشور شناس پاولوف ن. گ. در کتابی با عنوان «تاریخ ترکستان» نوشته بود: «ما در آستانه احیای مجدد این ملت خوش قریحه و پایدار - تاجیکان - قرار داریم. تا بدین احیا، تاجیکان بی مقصود زندگی داشتند و چنین زندگی سنگین ثمرات سه ضربه‌ای بود که چنگیزخان، تیمور و خان‌های منغیتی به پیکرش زده‌اند. از عدالت باید درآمد که تا امروز تاجیکان از پایدارترین ملت محسوب می‌شوند؛ به ندرت ملتی چون تاجیکان بدین شماره و شدت ضرباتی را مواجه شده‌اند؛ اما کمی فرصت کافی بود که این ملت دوباره جان بگیرد» (م ۱۲، صص ۸۶، ۸۵).

تاجیکان را در ردیف «ارباب قلم» آورده‌اند. «ندما و مطربان» از این طایفه

بوده‌اند (م ۷، ص ۵۵۷). «تاجیکان در طول تاریخ فرهنگ، تمدن و هنر خویش هر چه گرانبها بوده است، پذیرفته‌اند و هرگز هویت فرهنگی، زبانی و ادبی‌شان را از دست نداده‌اند» (م ۹۴، ص ۲۳۵؛ م ۱۴، ص ۶۷).

همان شیش وف که در مورد تاجیکان کارهای بسیار و خالصانه انجام داده است، می‌گوید که: «از بین تاجیکان قشر عالی روشنفکران کشور [آسیای میانه] - روحانیان، معلمان مدرسه‌های خلقی، دادرس‌ها، وکلا و قاضیان، قانون گذاران به وجود آمدند» (م ۱۲۹، ص ۱۴۱).

میرخاند گفته: «ترکان مشاهده کرده‌اند که وزیر و مشیر و قاضی، همه از مردم تاجیکند» (م ۱۰۷، ص ۳۶). «از آن طایفه علما و فضلالی بسیار و عرفا و حکمای بیشمار برخاسته؛ و جمعی کثیر از ایشان به زیور فضایل انسانی آراسته‌اند و کمالات نفسانی» (م ۷۷، ص ۱۸۴). اینها که متوجه تجربه روزگار بوده‌اند، در نبردهای سیاسی نیز با نظر داشت نتایج دراز مدت، از ابزار فرهنگی سودمندان به بهره یافته‌اند (م ۹۴، ص ۲۳۲).

به دنبال همین تلاش‌های دوراندیشانه اگر در قدرت سیاسی باختی هم داشته‌اند، آن را در میدان فرهنگی جبران کرده توانسته‌اند، یعنی سیاست دوراندیشانه سامانیان را پیاده کرده‌اند. عالی همتی کم نظیر این مردم نیز مورد توجه و تاکید قرار گرفته است. «بنابر استغنای فرهنگی و اجتماعی که دارند، نیکی را با نیکی بیشتر جواب می‌دهند، ولی هیچ گاه نیکی خود را به زبان اظهار نمی‌کنند» (م ۱۴۹، ص ۲۲۲). یعنی فروتنی - از ویژگی‌های مهم‌ترین تاجیکان بوده و هست.

خیلی از مردمان صحرا را تاجیکان ثابت قدمانه فرهنگ کشاورزی، باغ داری، حتی شهرنشینی آموخته‌اند (م ۱۶۸). جایگاه مردم بومی در تمام جنبه‌های زندگی به اندازه‌ای بوده که «ترکان نمی‌توانستند بدون تاجیکان زندگی کنند و بار به منزل برسانند» (م ۱۷، ص ۶۱).

آثار فرهنگی تاجیکان در تشکل قومی و مدنی قبایل و خلق‌های آسیای مرکزی، هنگام گذشت آنها به سکونت موقتی، نقشی بزرگ داشته است (م ۵۳، ج ۷، ص ۴۲۹). شایسته تأکید است که زحمت دوستی و کاردانی تاجیکان را پژوهشگران دیگر ملت‌ها بی‌طرفانه ستوده‌اند، چنانکه گریبینکین الف. د. گفته است: «تاجیک کسی نباشد: خواه سوداگر، خواه روحانی یا عمل دار، اگر قدرتش رسد-زمین دار است؛ و زمین خود را به اجاره داده، اکثراً آن را یکچند سال نمی‌بیند، ولی همیشه می‌کوشد که آن را به تاجیک اجاره بدهد. بهترین باغات و تمام تاک زارها فقط به آنها متعلق‌اند. تاجیکان گرمخانه‌ها می‌سازند، در هنر پیوند و اسکنه پیوند مهارت دارند، تمام انواع توت به امثال بلخی، مروارتک، خسک، شاهتوت، خوارزمی را پرورش کرده، به کرمک پروری شغل می‌ورزند» (م ۱۶۱، ص ۲۰).

تاجیکان که اکسیر هستی خود را در زبان دیده بودند، در هر زمان و هر شرایط آن را در مغز جان حفظ کردند. این سنت را آنها از تجربه سامانیان داشتند.

پایداری تاجیکان به تمدن خود، به ویژه زبان، به اندازه‌ای بود، که در «حکومت ترکان، زبان فارسی دیوان دفاتر دولتی بود». «در خانات ترکستان، به ویژه در خان نشینی بخارا، در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، زبان تاجیکی به عنوان زبان دیوانی و ادبی مورد استفاده بود». این واقعیت در خان نشینی خوارزم

نیز جا داشت اگر چه «کمتر به چشم می خورد» (م ۱۲۸، صص ۲۴۳، ۲۴۶).

فرهنگ تاجیکی در قلمرو امارت بخارا (و نه تنها بخارا) به اندازه‌ای بوده که حتی فرزندانِ امیرانِ منغیت بخارا را در بیرون «تاجیک» می شناخته اند. چنانچه، بیانی، تاریخ نگار خوارزمی پسر هجده سالهٔ امیر مظفر را که از بخارا به خوارزم فرار کرده است، «شاهزادهٔ تاجیک» معرفی می کند: «اما اول تاجیک توره نینگ حسن صورت ده عدیل و بدیل یوق اردیکیم، اُون سکیز یا شیدابیر آفتاب خاوری دیک بیگیت ایردی [...] اما بو تاجیک توره نینگ بو ویلایت غا کیلگانی دان غرض بو اردی کیم خان حضرت لاریدن لشکر تیلاب آلیب، بخاراگه باریب، آتسی امیر مظفر بیله اروشغای» (م ۲۵، ص ۲۰۴).

«حکومت امیری به خوبی می دانست که اکثریت خلق مملکت، علی الخصوص خلق بخارا، تاجیکانند». «امیران با زبان خلق محلی، یعنی زبان تاجیکی سخن می گفتند و برای اینکه خلق را به خود جذب کنند، زبان تاجیکی را زبان دولتی قرار داده بودند. امیران بخارا این سبب مهم را فهمیده، و گرنه، نه عاشق چشمان سیاه تاجیکی و نه دشمن زبان مادری خود بودند» (م ۱۰۴، ص ۳۶۵).

در تذکرهٔ «روضت السلاطین» نوشتهٔ فخری هروی (۱۰/۱۶ م) «نام هشتاد نفر پادشاه و شاهزادهٔ شعر گو ذکر شده است که اکثر از روی اصل و نژادشان ترک و مغول بوده اند، ولیکن همگان تحت نفوذ فرهنگ و زبان فارسی قرار داشته اند» (م ۳۵، ص ۶۳).

فارسی تاجیکی «نه تنها در خان نشینی بخارا زبان رسمی دولتی شمرده می شد،

بلکه در جمهوری بخارا که در سال ۱۹۲۰ م تأسیس یافته بود - نیز رسمیت خود را حفظ کرد» (م ۱۷، ص ۷۳؛ م ۱۲۹، ص ۱۴۵؛ م ۱۳۸، صص ۲۴۳، ۲۴۶).

پس از تسلط روسیه بر آسیای مرکزی (۱۲۸۵/۱۸۶۸ م)، جایگاه زبان فارسی تاجیکی یک اندازه پایین آمد - کارگزاران روس همراه خود ترجمان‌های تاتار و قیرغیز را می‌آوردند و مردم ناچار می‌شدند با زبان آنها گفت و گو انجام بدهند (م ۱۲۹، ص ۵۸).

به گفتهٔ عبدالقادر محی‌الدین وف که شاهد واقعه‌ها بود، «از زمان تأسیس جمهوری بخارا، یعنی ماه سپتامبر ۱۹۲۰، زبان رسمی حکومت شورایی بخارا ترکی ازبکی مقرر شد» (م ۱۲۵، ص ۳۷۳). در نامهٔ مشهور شیرین شاه شاه تیمور به استالین آمده که برای ازبکی کردن زبان رسمی در جمهوری بخارا بهانهٔ خنده‌داری ساخته‌اند، زبان تاجیکان «زبان امیران حساب می‌یافت. هر چند خود امیر ازبک بود و در امارت او هم تاجیکی همچون زبان متمدن و ادبی، که نه تنها در آسیای میانه، بلکه در کشور فارس، افغانستان و هندوستان نیز انتشار یافته است، به صفت زبان دولتی جاری بود. این چیز، آخر دلیل بی‌معنی، پوچ و جاهلانه است - مثل تعقیب زبان روسی در روسیه بعد انقلابی، با بهانهٔ آنکه این - زبان دولتی حکومت پادشاهی نکولای دوم بود» (م ۱۳، ص ۱۰۳).

تاجیکان... لقمه پانترکیستان

و اما نبرد پانترکیسم که از آغاز سده ۲۰م بر شدت خود افزوده بود، می‌کوشید با هر راهی هستی تاجیکان را در آسیای مرکزی قاطعانه انکار کند. «هنگامی در سال ۱۹۲۰ قانون اساسی جمهوری ترکستان تصدیق گردید، فقط قرغیزها، ازبک‌ها و ترکمن‌ها ملت‌های بومی شناخته شدند؛ و تاجیکان یعنی قدیم‌ترین ساکنان کشور، فراموش گردیدند» (م ۱۷، ص ۷۵).

این در حالی صورت می‌گرفت که تعداد تاجیکان آسیای میانه، طبق آمار روزنامه زرافشان (از ۱۱ سپتامبر ۱۹۲۳)، به سه میلیون و چهارصد هزار نفر می‌رسید، بدین ترتیب:

جمهوری خلقی بخارا - دو میلیون و صد هزار،

ولایت سمرقند - هفت صد و پنجاه هزار،

وادی فرغانه - دویست هزار،

باقی - صد هزار (م ۸۴، ص ۳۸۱؛ م ۱۲۹، ص ۸۵؛ م ۱۴، ص ۱۵۲).

آن زمان اهالی بخارا، سمرقند، استروشن، حصار، بایسون، کولاب، کتاب، قورغانته، قبادیان و... از ۷۰ تا ۹۰ درصد، ولایت‌های دروان، قراتیگین، بلجوان،

مسچا، بدخشان - صدرصد تاجیک بودند (م ۴۸، ص ۱۴).

گواهی روشن دیگر از مظلومیت تاجیکان این است که مثلاً ترکمن ها با ۶۵۰۰۰۰ جمعیت، دارای جمهوری مستقل شوروی شدند، ولی تاجیکان با همان آمار رسمی یک میلیون و دو صد هزار نفر هم، در حال جمهوری خودمختار در هیأت ازبکستان ماندند (م ۱۲۹، ص ۸۳).

با این واقعیت در آسیای مرکزی مرزبندی طوری صورت گرفت که با نام «تبر تقسیم» شناخته شد، تفصیلش در کتاب دکتر رحیم مس وف آمده است (م ۱۲۹). باید افزوده شود که تبر تقسیم - یک توصیف شاعرانه نیست، بلکه حقیقتی است خونین. در سال ۱۹۲۴ م جمهوری خودمختار تاجیکستان در هیأت جمهوری شوروی سوسیالیستی ازبکستان بنیاد یافت، با جمعیتی کم تر از چاریک تاجیکان منطقه و بدون بخارا و سمرقند و خجند و ده ها شهر و شهرستان های مهم تاجیک نشین...

البته، این استقلال هم «به سادگی صورت نگرفت، با مقاومت و سرسختی ملی گرایان ترک روبه رو گشت. اینان در موجودیت ملی منطقه هیچ گونه هویتی برای تاجیکان آسیای میانه قایل نبودند و آنان را ترک تبار می دانستند» (م ۱۵۳، ص ۳۱۹). این واقعیت جالب است: «از نژاد ازبک تا ترکی گوی، در شهر بخارا پنج یا شش خانواده موجودند که در محله دورمن شهر بخارا زندگانی می کنند و به قبایل دورمن منسوبند. دیگر تمام مردم بخارا و نود درصد مردم اطراف شهر تاجیک بودند و تاجیک ماندند» (م ۱۲۵، صص ۲۷۳-۳۷۲). محمود عرفان نیز گفته: «اهل شهر بخارا تماماً تاجیک هستند» (م ۱۰۳، صص ۳، ۱۷۲).

پژوهشگر روس رادلوف که سال ۱۸۶۸ م / ۱۲۸۵ ه در سمرقند حضور یافته

است، گفته که جز از فارسی، تقریباً نشنیدم (م ۱۷، ص ۷۵). متأثانه، «تاجیکان نسبتاً متمدن و متشکل (اهالی شهر، آدمان مشغول به سودا، صناعت، هنرمندی و ضیائیان) همه در حدود ازبکستان ماندند. حال آنکه کوشش محض به آن است که همین گروه اهالی تاجیک را با راه‌های گوناگون وحشیانه فشار مردمی و خودسری شاوینیستانه ازبک کنانیدند» (م ۱۰۸، ص ۱۰۴).

این پرسش پیش می‌آید: ابرقدرتی که رشته سیاست را در دست داشت، چرا همه اختیارات را به دست پان‌ترکیست‌ها فروگزار کرد؟ حدسی نزدیک به یقین این است: نگرانی از ایران بود و از توان زبان فارسی. پشت و پناه ایران در آن روزگار آمریکا بود؛ جغرافیای زبان پارسی دری هم که پوشیده نیست...

ازبک سازی تاجیکان، اجباری و دغلانه صورت گرفت؛ و می‌گیرد.

«مردم بخارا و اطراف آن تاجیکند. نمی‌خواهند که آنها را به اجبار ازبک کنند. این خطای سیاسی هنگامی صادر می‌شود که حکومت شورایی ۱۱ سال در آسیای مرکزی دوام می‌کند» (م ۱۲۵، ص ۳۷۶).

سعید نفیسی که حدوداً شصت سال پیش اثری جامع درباره رودکی سمرقندی نوشت، گفته بود: «هنوز، پس از هزار و اند سال، زبان اکثریت مردم بخارا و زبان بازار آن زبان پارسی است و هنوز اکثر مردم آن از نژاد ایرانی‌اند که امروز ایشان را به اصطلاح محلی «تاجیک» می‌خوانند» (م ۱۴۶، ص ۱۸).

با گذشت حدوداً شصت سال، در دهه سال‌های هشتادم میلادی جلال اکرامی بخارایی می‌گوید: «در بخارا هشتاد درصد مردم به زبان مادری خود، یعنی تاجیکی حرف می‌زنند» (م ۱۱، ص ۳۶۱). امروز هم «هشتاد درصد مردم بخارا تاجیکند،

ازبک‌ها بیشتر از ده درصد نیستند» (م ۴۱، ص ۲۶۷). دکتر نماز حاتم وف سال‌های ۶۳-۱۹۶۲ خواسته که در شناسنامه‌اش «تاجیک» نوشته شود، به وی گذرنامه نداده‌اند (م ۴۱، ص ۲۷۱).

شایسته تأکید است که اغواگری و جدایی اندازی - شغل سیاست بازان کوتاه اندیش است، عامه مردم می‌کوشد شرافت خود را حفظ کند. «تاجیکان و ازبک‌ها، ترکمن‌ها در این استان [بخارا] با هم دوستانه زندگی می‌کنند، دوستی و پیوند و روابط خسنه میان آنها سابقه تاریخی دارد. حتی در حضور ازبک‌ها کسی سخنان نادرستی درباره تاجیکان بگوید، خود ازبک‌ها زود جلو دهانش را می‌گیرند» (م ۴۱، ص ۲۷۳).

سیاست بازان، تاجیکان را بی‌شرمانه در شمار قوم‌های کوچک درآوردند. عجب این است که همین معنی از زبان عبدالله رحیم بایف - یکی از صاحبان قدرت در منطقه، اصلاً تاجیک، اما پانترکیستی سرسخت، شاید با غرض نگاه داشتن مرتبه سیاسی خود، - گفته شده: «آسیای مرکزی کشوری است که ازبک و قیرغیزها و ترکمن‌ها از ملت‌های با نفوذ آن به شمارند. باقی همه اقوام کوچک این منطقه می‌باشند» (م ۸۴، ص ۳۹۱).

با سبب‌های گوناگون، سازماندهندگان «تقسیمات ملی شوروی در آسیای میانه حقوق تاجیک‌ها را پایمال کرده، جمهوری نو بنیاد را از دو مرکز مهم‌ترین فرهنگی شهری آنها - بخارا و سمرقند محروم کرده، این شهرها را به ازبک‌ها تقدیم کردند» (م ۳۳).

پانترکیست‌ها حیل‌هایی یافتند و از آنها ماهرانه سوءاستفاده هم کردند که یکی -

موضوع دین و مذهب بوده است. گروهی از اهل شهر بخارا «مسلمانانی هستند که به مذهب امام جعفر صادق (ع) معتقدند و سالکان این مذهب را «شیعه» می خوانند. دیگر مردم شهر و اطراف بخارا مسلمانانی اند که مذهب ابوحنیفه (ع) را قبول کرده اند. این ها را «سنّی» می شمارند. نتیجه های آمارگیرهای ما «سنّی» را «ازبک» و «شیعه» را فارس - تاجیک» نشان داده اند» (م ۱۲۵، ص ۳۷۵). یعنی این معنی را در ذهن مردم جا دادند که اگر شیعی هستی، تاجیک هستی اگر سنّی - ازبکی. و عوام بنابر تعصّبی که داشتند، خود را «ازبک» نویساندند. در حالی که تاجیکان سنّی مذهب هم به امام جعفر صادق (ع) احترام می گذارند و آرامگاهی را بر تیغه کوه ختلان به او نسبت می دهند.

یکی دیگر از بافته های آنها - مدرسه و ادبیات بود. می گفتند: «ازبک ها، قیرغیزها، قزاق ها، ترکمن ها و غیره ملّی هستند که عِرَقِ مغول دارند و امروزه هر یکی را ملت مستقل و جداگانه می شمارند، اما در حقیقت جزو یک ملتند. تاجیک زبان های بخارا در اصل ترکند، در زیر تأثیر ادبیات و مدنیت ایران، زبان و ملیت خود را گم کرده اند. باید آنها را باز ترک کنیم و از تمام آنها یک ملت بزرگ ترک به وجود آوریم و یک دولت معظم ترک بر پا سازیم» (م ۱۲۵، ص ۳۷۴).

جناب عادل روز علی یف، اگر چه در نام شریفش «عدالت» دارد، در واقع رفتاری ناعادلانه انجام داده، می خواهد «آسیای مرکزی» پس از این «ترکستان» گفته شود. ایشان تنگ چشمی را تا جایی رسانیده که هستی تاجیک و تاجیکستان را در آسیای مرکزی دیده نمی تواند (uzland.info; 03.11.2003).

امروز روشن است که آن سالها چه نیروهایی برای ازبک سازی تاجیکان دست

و آستین برزده بودند. «در زمان ابتدای تشکیل جمهوری بخارا سه گروه اشخاص بر سر کار بودند:

۱. ترک‌های اسیر جنگ جهانی اول؛

۲. ازبک‌های فرغانه و تاشکند که قسم کلی آنها هم فکر، هم مسلک ما - جدیدهای بخارا - بودند؛

۳. ما جدیدهای بخارا - که دوره تربیت و اکتشاف فکری ابتدایی خود را در دایره اکتشاف فکر «پان اسلامیسم» و «پانترکیسم» در آسیای مرکزی گذراندیم» (م ۱۲۵، صص ۳۷۳، ۳۷۴).

در این کردار زشت، به ویژه اسیران ترک در زمان جنگ جهانی اول که از طریق آسیای میانه به وطن خود برمی‌گشتند، نهایت سعی و کوشش را به خرج دادند. «حاملان نظریه ملت‌گرایی بزرگدولتی منسب‌های عمده مأموری و حزبی را در دست قدرت داشتند و سیاستی پیش گرفتند که طبق آن تاجیکان، اجباری ازبک گردانیده می‌شدند. در این کار، اسیران ترک (ترکان عثمانی) به آنان بسیار مدد رسانیدند. این ترکان می‌بایست از راه آسیای مرکزی به وطن برگردند، ولی در این کشور چند سال مسکن گزیده، در مؤسسات ریشه دواندند و فکرها را به زهر پانترکیستی آلودند. یک عده از روشنفکران تاتار که مأمور حزبی و دولتی شوراها بودند، نیز در این راه به آنان یاری می‌کردند، متأسفانه، در بین پانترکیستان تاجیکانی هم بودند که در ترکیه ختم تحصیل کرده بودند» (م ۸۴، ص ۳۸۰).

بلشویک‌های روس امکان کاملی فراهم آوردند تا این ملت‌گرایان هر چه بخواهند، انجام بدهند. حقیقت این است که «پانترکیسم پس از استیلای آسیای

مرکزی توسط بلشویک‌های روس، بزرگمیشی ازبکی را به وجود آورد که بر ضد تاجیکان روان گردیده بود» (م ۸۴، ص ۳۸۰).

در واقع، «پانترکیست‌ها می‌دانستند که اگر تاجیکان آسیای میانه با تاجیکان افغانستان و فارسیان (فارسی زبانان) ایران که نیز در اصل تاجیکند، یک شوند، قوه عظیمی پیدا می‌کنند و دیگر غلبه‌ناپذیر خواهند بود. ایرانی نژادان آسیای میانه، افغانستان و ایران - سه برادر همخون، هم وطن و همشیره، از یک گریبان سر برآوردن این برادران، نزدیکی و یگانگی معنوی آنها، تاجیکستان تازه استقلال یافته را توانایی عطا می‌نماید که به خصوص امروز برای استوار شدن پایه‌های هستی تاجیکان زیاد ضرور است» (م ۸۷، ص ۲۶۱).

نظام کمونیستی مجال رشد ملت‌های سابق شوروی را به استثنای روس‌ها، نمی‌داد. با این وجود، این نظام، بنابر دلیل‌هایی بر تقویت اقوام ترکی مساعدت نمود. پژوهشگر ورزیده تاجیک دکتر رستم شکوروف درست می‌گوید که: «تحکیم سلطه شوروی برای اقوام ترک در آسیای مرکزی اهمیت بزرگ دیگری هم داشت: شوروی برای استواری و استقرار دولت آنها مساعدت نمود. اکنون ملت‌های جوان خود را قدیمی‌تر نشان داده، دست آوردهای باستانی مردم بومی را به خود نسبت می‌دهند که این از روی عدل و انصاف نیست» (م ۸۳، ص ۴۲۰).

در کار ازبک گردانی، دستور از بالا بود. در سندی آشکار گردیده، سال ۱۹۲۱ م که همه تلاش برای آن به خرج می‌رفت، تا مردم بومی بخارا از حقوق سیاسی خود به تمام محروم بماند، رئیس کمیته حزبی بخارا، مرد تاتاری با نام حسین وف، به رهبر دیگر حزبی آقای آچورین که نیز تاتار بود، چنین دستور داده است: «حتماً

باید موفق شوید که بیشتر از نصف اهالی بخارا را ازبکان و قسمتی ناچیز ترکمن‌ها و سپس ایرانی‌ها و یهودی‌ها تشکیل بدهند» (م ۸۴، ص ۳۸۵). اینجا نیازی به تفسیر نیست.

طوری که نمودار است، نام تاجیک در این فهرست عموماً دیده نمی‌شود. اکمل اکرام وف، رهبر وقت حزبی و سیاسی ازبکستان، سال ۱۹۲۸ م در نامه خود به استالین همه اقوام آن جمهوری را یاد کرد، به جز تاجیکان، بدین ترتیب: «باید چنین سند را یاد آورد که بعد از دوران انقلاب پرولتاری دیکتاتوری پرولتارهای ما اکنون تحکیم ملیت‌های جدید مثل ازبک‌ها، قیرغیزها، قزاق‌ها و ترکمن‌ها را مشاهده می‌کنیم» (م ۹۱). یعنی اکرام وف از نام تاجیک سخت می‌ترسد. در واقع:

تاریخ قدیم خلق تاجیک [...] تاریخ تمام دهشت‌انگیز

(م ۵، ص ۳)

ظلم را تا جایی رسانیدند که هر کسی تاجیکی صحبت می‌کرد، جریمه می‌شد. چنانچه، طبق خبری که در روزنامه «تاجیکستان سرخ» (از ۱ سپتامبر سال ۱۹۳۰ م، شماره ۱۹۶) درج یافته، آمده است: عضو دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست بخارا، عبدالرؤف فطرت - همانی که از نویسندگان روشنفکر هم بود و در بیداری ملت سهم داشت و اما ترکیه رفت و تحصیل کرد و پانترکیست شد، - پیشنهادی مطرح کرد که طبق آن هر کسی در دفتر به تاجیکی صحبت کند، «از او مبلغ پنج روبل جریمه ستانده می‌شود» (م ۸۴، ص ۳۸۲).

دانشمندانی، به ویژه پژوهشگران روس همچون: بارتولد، پلوانف، سمیانوف

و دیگران برای دفاع از حق تاجیکا گام‌هایی برداشتند. اما بی‌نتیجه. چنانچه آکادمسیون سمیان وف الف. الف. نوشته بود: «این حقیقت است که تاجیکان در میان اقوام آسیای مرکزی، قومی کاملاً صاحب ریشه بوده، اجدادِ قدیم‌ترین جمعیت بومی آن می‌باشند. بنابراین لازم است که مسئله موجودیت خلق‌ها: خاصه خلق تاجیک در ترکستان، و این مسئله که این قوم در برابر اقوام دیگر حق دارد نسبت به ارزش‌های ملی و قانونی خویش انتظار توجه باشد، به طور مثبت حل شود» (م ۸۴، ص ۳۸۳).

و اما سخنی حق در برابر تبری تیز کاری نمی‌توانست انجام بدهد.

صدها نام تاجیکانه سراسر فرغانه را فرا گرفته است. از جمله، توجه شود به این چندی: بیست تخت، بر بالی، ورزیک، گلپیان، گرگان، گوراول، زرکند، کله خور، کفترخانه، کُنْجک، کُنْجه دُو، قلندرخانه، قلعه‌چه، قشقری، لنگر، لایسان، لاغان، نوکت، پینگان، پیسک، پوستین‌دوز، ستکک، سفال توده، سده، سرمزار، صوفان، سرخ تپه، سوخ، طلا پز، اُشترخان، خواجه گز، خشت مان، خواجه مغز، چلدختران، چارچنار، چُست، شهری خان.... (م ۷۹، صص ۳۴۳ - ۳۴۰).

وامبری بعضی ویژگی‌های تاجیکان این وادی، از جمله پاکیزگی زبانی آنها را تأکید کرده است. «از لحاظ خصیصه ملی تاجیک‌های خوقند نسبت به هم جنسان بخارایی خود، چندان برتری ندارند. فقط شایان تذکر این است که زبان آنها چه از حیث اصطلاحات و چه از حیث دستور، از سایر تاجیک‌ها خالص‌تر است. این نکته مخصوصاً در خجند خیلی محسوس می‌باشد، زیرا اهالی به لهجه‌ای متکلمند که بسیاری از اصطلاحاتش مطابق با نوشته‌های مقدم‌الشعرای ایران، یعنی رودکی

بخارایی، می باشد» (م ۷۲، ص ۴۷۵). وی («رشید افندی») درست پی برده که گفتار تاجیکان «شیوه فردوسی را به یاد می آورد»: «لهجه زبان فارسی که مردم تاجیک آسیای میانه با آن سخن می گویند، هم از نگاه لغت، هم از نگاه دستوری، دارای ویژگی های زیاد بوده، که شیوه فردوسی را به یاد می آورد».

مظلومیت این قوم حادثه نو نبود. «تاجیکان، چون دیگر خلق های قدیمی و باستانی، از جانب قوم های ظالم جهان، در طول تاریخ زیر ظلم و فشار و شکنجه اند و حتی آنها به رُخ دادهایی مانند، از دست رفتن یک قسمت از خاکشان، عادت کرده اند» (م ۸۳، ص ۴۱۷).

ولیم بیمن، استاد نژاد شناس دانشگاه بروان، گفته است: «آن چه با تاجیکان رخ داد، یک اندازه به آفریقایی پس از استقلال مانند است. به تاجیک ها یک گوشه سنگستان زمین را به مردم بیچاره و جفا کشیده اش تقدیم کرده، فرمودند که برای خود ملت بسازند» (م ۳۳).

به گفته پژوهشگر روس شیش وف الف، تاجیکان «در طول هزاران سال بازیچه استیلاگران بی بند و بار و بی رحم جهانی بودند که در نتیجه در کشور ترتیبات شرقی و بربری و استبداد کامل حکومت داران حاکم بود و در بین مردم دهشت ایجاد می کرد» (م ۱۲۹، ص ۱۳۹). در واقع، زهر ظلم را تاجیکان پیوسته می چشیده اند. چنانچه، اسکندر بیک ترکمان نوشته بود: «القصة؛ مجموع بیرون آمده ها دست از جان شیرین شسته، در آن واقعه هولناک شربت شهادت چشیدند. عبدالله خان بعد از وقوع این حال، حکم به قتل عموم قیزیل باش نموده. ازبکیه به نوعی مبالغه در قتل و غارت نمودند که بسیاری از مردم تاجیک نیز با وجود موافقت

مذهب به اولیای قیزیلباش، کشته شدند» (م ۷، ص ۲۸۸).

نظام الدین شامی که تاریخ «کارنامه» امیر تیمور را به قلم داده است، دورادور حقیقت تلخی را هم اشاره کرده: «صاحب قران، چون از ایشان موافقت ندید، جدا گشت؛ و عظیمت سوی خراسان فرمود و چون به آب آمویه رسید به کشتی از آب گذشته، به چول درآمد و شب در میان کرده به ماهان رسید، و به وطن و اصحاب خود پیوست. امیر حسین با لشکری به بخارا آمد؛ و محمودشاه و علی را محاصره کرد و آخر از راه خداع و مکر تا شیخ عالم بازگشت. تاجیکان گفتند: «گریخت»؛ تعجیل کرده در عقب رفتند. باز مراجعت نموده، تاجیک بسیار را هلاک گردانیدند» (م ۱۴۲، ص ۴۲).

و اما مظلومیتی که تاجیک در زمان شوروی گرفتار آمد، بی مانند بود، نه تنها از بخش‌های مهمی از خاکش محروم گردید، بلکه به هویت ملی اش لطمه سنگین وارد آمد. «از دست رفتن بخارا و سمرقند - طوری که رستم شکوروف می‌گوید، - مثل آن بود که انسانی را از عضوهایی چون سر و دل، محروم سازند». جایگاه سمرقند و بخارا در تاریخ تاجیکان مانند سن پترزبورگ و مسکو است برای روس‌ها و جدایی تاجیک‌ها از آن دو شهر معظم - «مثل جدا شدن روس‌ها از مسکو و شهر باستانی دیگر سن پترزبورگ است» (م ۸۳، ص ۴۱۷).

باخت تاجیکان در دو سه سده آخر ته به ته بود. «ما آن حقیقت را تاکید کردن می‌خواهیم که بنیاد معنوی حیات تاجیکان در یک دو سده آخر، به خصوص در شصت هفتاد سال عصر ما، خیلی سُست شد. انقلاب ارزش‌های عالی معنوی را انکار کرد، به راه یادزدایی تاریخی درآمد، کتاب سوزی پیش گرفت، دین و آئین؛

عرف و عادت و عنعنه‌های فرهنگی را نیست کردن خواست، زبان ملی را از اداره خانه‌های دولت، از حیات اجتماعی بیرون راند و به نابودی محکوم ساخت. فرهنگ ملی، ادبیات و هنر، اخلاق و آداب در بسیار منطقه‌ها پست رفت» (م ۸۵، ص ۶۶). آن همه ظلم، گویی کم بوده که این قوم، همانند اغلب ملیت‌های سابق اتحاد جماهیر شوروی، صدمه‌های جانکاه دیگر را نیز متحمل شد - چنانچه قتل عام روشنفکران (با تمغه «دشمن خلق»)، تبدیل رسم‌الخط فارسی به لاتین (۱۹۲۹ م) و از لاتین به سیریلی (۱۹۴۰ م)، تخریب مسجد و مدرسه و آرامگاه و گورستان و آثار باستانی ...

این رقم جالب است که «در خجند پس از انقلاب ۴۰۰ مسجد بود که از آنها فقط یکتاش باقی مانده» (م ۳۵، ص ۶۳).

اگر چه در زمان شوروی از نارسایی اصولی سخن گفتن بی خطر نبود، استاد عبدالغنی میرزایف از نارسایی رسم‌الخط سیریلی تاجیکی انتقادی به عمل آورد، اگر چه دورادور: «معلوم است که الفبای نو تاجیک با وجود خصوصیت‌های خوب از حد زیاد، از بسکه الفبای ترانسکریپسیونی نیست، برای عکس‌کنانیدن تمام نازکی‌های زبان شعر قادر نمی‌باشد. مثلاً، حادثه‌های بعضاً در اول و یا میان کلمه‌ها آمدن «ی» دراز [Ī] که وزن شعر طلب می‌کند، در قاعده‌های املائی الفبا پیش‌بینی نشده است؛ یا خود برای افاده کردن «و» مجهول [w] علامت خاصی نداریم. منه، این گونه حالت‌ها در وقت به الفبای نو تاجیکی گذرانیدن متن «شاهنامه» دشواری‌های زیادی را پیش آورد که برطرف نمودن آنها طبیعی است که ممکن نشد» (م ۷۵، ص ۷).

«ساکنان آسیای مرکزی که وحشت ظلم و ستم مغول از یادشان نرفته است و نخواهد رفت، شاهد فاجعه‌های تازه گردیدند: بلشویک‌ها در سوزاندن و به آتش کشیدن سرچشمه‌های عقل و خرد - کتاب و مسجد و مدارس - بی دادگری را از اقوام صحرا گذرانیدند» (م ۸۳، ص ۴۱۵).

اشتباهات عمده و غرض‌آمیز، پس از انجام مرزبندی تبر تقسیم نیز در مورد تاجیکان برون مرزی در شکل‌های گوناگون، از جمله: در شناسنامه به طور اجباری «ازبک» نویساندن، بستن صنف و مکتب‌های تاجیکی و گروه‌های تاجیکی در دانشگاه‌ها، عدم نشریه و بخش‌هایی در صدا و سیما، استخدام نکردن افرادی که در شناسنامه «تاجیک» هستند، صورت گرفتند؛ صورت می‌گیرند. اگر چه همه آنها در وطن تاریخی خود به سر می‌برند، اما در تحقیر پیوسته به سر می‌برند، لحظه به لحظه هویت خود را از دست می‌دهند.

این رقم بازگو کننده یک دهشت است: سال ۱۹۲۴ م، هنگامی جمهوری شوروی سوسیالیستی ازبکستان بنیاد یافت، در خاک آن بیشتر از دو میلیون تاجیک زندگی می‌کرد و اما در آمارگیری سال ۱۹۷۹ م، یعنی در ظرف ۶۵ سال، تعداد آنها به ۹۳۳۵۶۰ نفر فرود آمده است (م ۱۲۹، ص ۸۵) در صورتی که جمعیت ازبک‌ها در این جمهوری ده برابر افزوده.

طبق آمار سال ۱۹۸۹ م در قلمرو اتحاد شوروی سابق ۴۲۱۵۳۷۲ تاجیک زندگی می‌کرده است، بدین ترتیب:

تاجیکستان - ۱۷۲۴۲۰۳؛

ازبکستان - ۹۳۳۵۶۰؛

روسیه - ۳۸۲۰۸؛

قرغزستان - ۳۳۵۱۸؛

قزاقستان - ۲۵۵۱۴؛

اکراین - ۴۴۴۷؛

ترکمنستان - ۳۱۴۹؛

گرجستان - ۱۱۴۹؛

بیلاروس - ۹۲۰؛

آذربایجان - ۷۰۲؛

مولداوی - ۵۹۲؛

لیتوانی - ۵۲۲؛

لتوانی - ۳۴۳؛

ارمنستان - ۱۷۱؛

استانی - ۱۱۳.

(م ۷۹، صص ۴۸۶ - ۴۸۵)

همین طور، تاجیکان در افغانستان و ایران و هندوستان و چین (که وطن تاریخی آنان حساب می‌یابد) و ترکیه، عربستان سعودی، آمریکا، کانادا، آلمان، اتریش، انگلیس، عراق، اردن، سوریه، استرالیا، سوئد، مصر، لیکزمبرگ، فرانسه، تایلند، هلند، امارات عربی، ایتالیا، کویت، نروژ و... به سر می‌برند (م ۳۰، ص ۴۸۶). تعداد تاجیکان جهان را تا ۴۴ میلیون هم گفته‌اند (م ۷۹، ص ۱۳).

به گفته محمود عرفان، «تقریباً تمام اهالی بخارا و سمرقند و خجند تاجیک هستند» (م ۱۰۳، شماره ۲، ص ۱۰۰). نا انصافی، زیاده از این، تحقیر آشکار امروز با

سرعتی بیش از پیش جریان دارد. «در تاجیکستان زبان ازبکی قدرمندی و حمایت می‌شود. در تاجیکستان هر جا که ازبکان سکونت دارند، همیشه مکتب ازبکی بوده و هست. روزنامه ازبکی بوده و هست. از طریق رادیو و تلویزیون و از منبر پارلمان سخن ازبکی پیوسته شنیده می‌شد و می‌شود» (م ۳۵، ص ۶۹). و اما در ازبکستان ... زبان و فرهنگ تاجیکان به ویژه امروز به دستگیری و پشتیبانی جدی نیاز دارد. وقتی کشوری از دل و مغز خود محروم می‌گردد، اعضای دیگر بدن چندان کار ساز نخواهد بود. محمود عرفان از کمال دلسوزی سال‌ها پیش گفته بود: «حاجت به ذکر و بیان نیست که چقدر سزاوار است از طرف ایران و کسانی که به نشر زبان فارسی علاقه دارند، دست مساعدت به سوی آن نهضت دراز شود، تا بلکه آب رفته به جوی آید و این سرچشمه زبان فارسی خشک نباشد» (م ۱۰۳، شماره ۳، ص ۱۷۴).

دکتر ایرج افشار امیدوارانه گفته: «به هر تقدیر، این گونه پیوند روحی و معنوی چندین قرن میان ادیبان و شاعران دو خطه که کنارهایی از قلمرو گسترده زبان فارسی می‌بود، وجود داشت. پس، تجدید عهدی که اینک پس از هفتاد سال وقفه دل ناخواه پیش آمده است، باید به فال نیک گرفته شود و در تحکیم آن راه‌هایی را که پیشینیانمان می‌پوییده‌اند همچنان ادامه داد» (م ۹، ص ۲۱۴).

حق با استاد تورسان زاد است: «در وضع فرهنگی که امروزه در مرکز آسیا حکم فرماست، زبان تاجیکی برای تماس و ارتباط مستقیم و مداوم فرهنگی با زبان فرهنگی ایران و زبان دری افغانستان بیش از پیش نیاز دارد، وگرنه همسایگان دیوار در میان او که الآن از گریبان‌ش گرفته‌اند، دور نیست که دست به گلویش ببرند» (م ۳۵، ص ۷۰).

حقیقت ارزشمندی را استاد کمال عینی آشکار کنانده‌اند که طبق آن اسلام کریم‌وف، رئیس جمهوری ازبکستان در نشست‌های جدی و رسمی (۲۲ اکتبر ۱۹۹۶ م) مردانه اعتراف کرده که اهل سمرقند و بخارا تاجیکند. در آن نشست که رئیس‌جمهوری‌های آسیای مرکزی، ترکیه و آذربایجان حضور داشته‌اند امام علی رحمان وف، رئیس جمهوری تاجیکستان، ضمن سخن خود می‌گویند:

«جناب اسلام عبدالغنی ویچ، اکنون می‌خواستم که حضرت عالی به یک سؤال کمینه جواب آشکارا دهید، بدون دیپلماسی [...] . سؤال این است: می‌خواستم نظر شما را دانسته باشم که اهالی شهرهای سمرقند و بخارا تاجیکند یا ازبک؟»
با این سؤال تالار را آرامی فراگرفت، ولی یک حالت انتظاری جواب سرور ازبکستان کاملاً واضح بود.

سخنان رئیس‌جمهور رحمان وف را برای دیمیریل و دیگران ترجمه می‌کردند. رئیس‌جمهور اسلام کریم وف از جای خویش برخاسته، ثابت قدمانه به سوی منبر آمده، دقیقه‌ای ساکت ماندند. این سکوت تمام تالار را نیز فراگرفت و در حالتی که دست خویش را به سینه گذاشته بودند، با تبسم و چهره درخشان به زبان روسی گفتند:

اگر مردانه، از روی حقیقت و وجدان اظهار اندیشه کنم، باید بگویم که اهالی شهرها تاجیکند، ناحیه‌ها ازبک!

این دم ناگهان از تالار صدای بلند شنیده شد: «ناحیه‌های دور ازبکی‌اند!»
(م ۱۰۹، ص ۳).

رفیق نشان وف، رهبر وقت ازبکستان در سال ۱۹۸۸ م، یعنی زمان آشکار بیانی

و بازسازی گورباچفی اعتراف کرد: «بعد از تقسیم بندی مرزها که پس از انقلاب اکتبر به وقوع پیوست، بر اثر خطای رهبران، ملیت بعضی تاجیکانی که در ازبکستان زندگی می کردند، در شناسنامه هایشان «ازبک» معرفی شدند. بعضی مکتب های تاجیکی بسته شدند [...] به اندازه معین حقوق تاجیکان محدود شد» (م ۸۴، ص ۴۰۸). با وجود چنین اعترافات، همان «اشتباهات» به جای پیشگیری، ادامه یافتند، حتی به شدت و سرعت خود افزودند.

در زمان حکومت شوروی پژوهش های علمی اگر چه از پرداز ایدیولوژی کمونیستی آزاد نبودند، اما در نتیجه تلاش های پژوهش گران پاک وجدان، حقیقت تاریخی چندان گرفتار تحریف نمی شد. یکی از چنین تلاش ها در زمینه تاریخ تاجیکستان آسیای مرکزی صورت گرفت و اما تاریخ سازان امروزه پانترکیست برای از حافله منطقه به تمام زدودن هویت تاجیکی، در شمار کارهای فراوان ناشایسته همه کتاب هایی را که در زمان شوروی چاپ و نشر شده اند، در ازبکستان سوزاندند (م ۴، ص ۲۶).

«طبق آمارهای غیر رسمی حالا در ازبکستان بیش از هفت میلیون تاجیک زندگی می کنند» (م ۴، ص ۲۶). اما این تاجیکان ناچارند در مکتب های ازبکی تحصیل کنند. در حالی که در تاجیکستان واقعیت برعکس است.

چنانچه: تنها در پنجیکت، به گفته تاریخ شناس جمعه بای بردی یف، «زیاده از دو هزار تاجیک بچه با ازبکی درس می خوانند» (م ۱۸، ص ۱۴). استاد محمود عرفان سال ها پیش این حقیقت تلخ را که در زادگاه آدم الشعرا اتفاق می افتد، با دردی سوزان گفته بود: «امروز در مدارس ترکستان و در جایی که آرامگاه طبقه اول

شعرای ایران بوده و رودکی اشعار فزون از شماره خود را به زبان فارسی بی تکلف سروده است، تاجیک‌ها که ایرانیان قدیم ترکستانند و هنوز به زبان فارسی سخن می‌رانند، مجبورند دروس خود را به زبان ازبکی فراگیرند» (م ۱۰۳، شماره ۱، ص ۳۲). یعنی که آتش به جای کاهش، سوزان‌تر شده است.

استاد لایق شیرعلی خوش بین است که «که پایان شب سیه سفید است»: «در این باره که در ازبکستان همه تاجیکان را جبراً شناسنامه «ازبک» داده، نفوس ازبکان را زیاد ساخته، تاجیکان را آهسته آهسته به «صِفر» رسانیده‌اند و رساندنی هستند. من به دل خود ایمان دارم که با شناسنامه ازبکی تاجیک سربلند، نافرمان و شیخ سر ازبک نمیشود، در دل او آتش سغدی باقی است، دل او، جوهر او، اصل و ذات آریایی او با هزاران جلد شناسنامه ازبکی به این زودی و آسانی زدوده نخواهد شد» (م ۵۰، ص ۹).

نباید از یاد برد که شکستن هویت ملی بخشی از قوم، عاقبت‌های سنگین معنوی و اقتصادی و سیاسی را ناگزیر در پی خواهد داشت، برای تمام منطقه. «ضعیف ساختن اقتدار اقتصادی و فرهنگی تاجیکستان که مقصود ملت‌گرایان بود و به آن نیز رسیدند، برای تمام منطقه آسیای مرکزی ضرر به بار آورد و بس» (م ۸۴، ص ۳۹۲).

این رفتار ناسالم، لااقل دو نتیجه ناخوش را ناگزیر در پی خواهد داشت که هیچ یکی بر سود این مرز و بوم نمی‌شود: بخشی که هویت خود را باخته و در چهارراه حیرانی مانده است، با اعمال ناشایسته مشغول می‌گردد، گروه دیگری هم که از ریشه اصلی خود آگاهی یافته است، با نظامداران غاصب همکاری صمیمانه نخواهد کرد.

تا زمانی که اوضاع فاجعه‌انگیز تاجیکان ازبکستان مورد اعتراف قرار نگیرد و برای اصلاحش به طور جدی گام برداشته نشود، امید پیشرفت از منطقه خطاست. مردم را از زوال معنویت و فساد اخلاقی، از بلای بی هویتی باید نجات داد، آنان را از سیه چال دورویی و تحقیر و خواری که بیش از پیش فرو می‌روند، باید بیرون کشید. انسانی که در نتیجه همگون شوی (مَنْقَرْت) (morginoli) خواه اجباری و خواه داوطلبانه، پدید آمده است، از هویت تاریخی خود محروم می‌گردد و معنویت برایش ارزش نخواهد داشت. هر گونه جامعه هم از این طایفه ناگزیر آسیب خواهد دید. برای این نوع افراد میان خدا و شیطان تفاوتی نیست (م ۱۲۹، ص ۲۵).

بهادور صدیق وف درست می‌گوید که «بدون سمرقند و بخارا - مرکزهای باستانی فرهنگی - تاجیکستان بدون شک، همچون دولتی غیر قابل حیات باقی خواهد ماند و شانس تاجیکان برای رسیدن به یک ملت پرمایه خیلی ناچیز می‌باشد» (م ۱۶۶). بنابراین، «مسئله ملی تاجیکان نه فقط مسئله اقتصادی و مادی، بلکه امری معنوی است که اساس حیات آدمی زاد و پایه‌های سیاسی و اخلاقی جامعه را به طور کلی در بر می‌گیرد» (م ۸۴، ص ۴۱۰).

تاکید جدی جناب رحمان وف بی اساس نیست: «زبان مادری خشت نخستین پایدیوار کاخ ملت و یکی از رکن‌های اساسی دولت داری ملی می‌باشد. تاریخ گواه است که اگر زبان ملت از بین برود، ملت هم دیر یا زود تفکر ملی، افتخار وطن پرستی و هویت دولت‌داری‌اش را از دست داده، به زبان و تمدن خلقیت‌های بیگانه می‌گردد و عاقبت زوال می‌یابد [...]؛ زبان مال خلق، میراث ملت و سرمایه معنوی دولت صاحب استقلال است» (م ۶۱، ص ۴).

پس چاره چیست؟

یکی از گام‌های سرنوشت ساز در این راه، آن است که «در ولایت‌های تاشکند، فرغانه، نمگان، ناحیه‌های ملی تاجیکی تاسیس شود؛ بخارا، سمرقند، قشقا دریا و سرخاندریا به ولایت‌های خود مختار تبدیل گردند» (م ۸۴، ص ۴۰۹).

پسگفتار

سخن ناگفته و معنی ناشکافته هنوز بسیار است. تنها به یکی اشاره کرده، سپس به پسگفتار خواهیم پرداخت.

تاجیکستان سال ۱۹۲۹ م از هیأت ازبکستان رها یافته، به جمهوری شوروی سوسیالیستی تبدیل شد. برای این کار بزرگ تاریخی، پُر زحمت و جانکاه دولت مردانی - مانند عبدالقادر محی‌الدین، عبدالرحیم حاجی بایف، نصرت‌الله مخصوم، شاتیمور، عباس علی یف، نثار محمد افغان اول خون جگر شدند، بعد جان شیرین را هم دادند. در سال‌های بعدی عینی و غفور روف و تورسون زاده قهرمانی را در شرایط دیگر تکرار کردند: توانستند اهداف دوراندیشانهٔ سیاسی را از راه فرهنگ پیاده کنند، تا امکان خودشناسی تاجیکان فراهم آید.

جایگاه نشریه‌های تاجیکی: «بخارای شریف» (۱۹۱۲-۱۳ م)، «آواز تاجیک کم بغل» (آغاز چاپش از ۲۵ اوت ۱۹۲۴ م)، «دانش و آموزگار» (از ۵ مارس ۱۹۲۶ م)، «دانش - بینش» (از ۱۹۲۷) در بیداری تاجیکان و سرانجام در حل مشکلات سیاسی اگر چه تبر تقسیم بود، می‌توان گفت، کارگر آمده‌اند.

دربارهٔ فاجعهٔ آخرین تاجیکان (۹۷-۱۹۹۲ م) حداقل صد کس کتاب و مقاله

نوشت؛ باز هم خواهند نوشت. بیشترین نویسندگان آن را جنگ داخلی گفتند، چندی جسارت کردند و به قلم دادند: جنگ تحمیلی بود. احمدشاه مسعود که از همه اسرار و نیرنگ جنگ آگاهی داشت می‌گوید: این جنگ «با وسوسه و انگیزه دشمنان ملت تاجیک به عمل آمد» - دشمنانی که از بیرون عمل می‌کردند و از درون یاری می‌دیدند (م ۹۲).

حتی رئیس جمهور جناب رحمان وف هم به زبان آورد: «بر ضمّ این، از کثافت جنگ تحمیل شده* ما، اولاً بر خلاف جمهوری‌های دیگر، بعد پاشخوری دولت شوروی از تقسیمات مالکیت عمومی اتفاقی بی نصیب ماندیم ...» (م ۵۹). در این جنگ تحمیل شده «زیاده از ۱۵۰ ۰۰۰ نفر شهروندان مملکت قربان شده، ده‌ها هزار خانه‌ها سوخته، هزارها انشاعات‌های خاجگی خراب گردیدند، چنین تلفات بزرگ را تاجیکستان شاید در دوره‌های مدّش‌ترین خود از سر نگذرانیده بود» (م ۵۹). حقیقت را این پرسش‌ها آشکار خواهند کرد: کدام لشکر از بیرون وارد شد؟ چتربازان سیاه پوشی که در تاجیکستان (چنانچه در قبادیان) تاجیک کُشی کرده‌اند، از کجا آمده‌اند؟ این جنگ شش ساله با کدام ارتش بود؟ این عادت را در دماغ داریم که پندار را واقعیت می‌انگاریم. توان ما در این است که «حلو» می‌گویم و در کام شیرینی تصور می‌کنیم. شکر که مایه تسلّی هم داریم: پایان شب سیه سفید است.

و اما این مثل در جای خود است و واقعیت با راه خود می‌رود. می‌خواهیم - نمی‌خواهیم، حقیقت همین است: تادمی واقعیت را خوب شناسیم و سبب‌های اصلی

فاجعه و عامل‌های آن را ندانیم، راه درست را پیدا نخواهیم کرد. اما حالا مجال بررسی همه طرفهٔ عامل‌های درونی و بیرونی فاجعه نیست (اگر چه این موضوع حیاتاً ضرور هم هست). تنها با اشارهٔ کوتاهی به یک عامل بسنده خواهیم کرد. با امیدی که نتیجه‌ای دلخواه به دنبال آورد.

روشن است که در خاک تاجیکستان ما قوم‌های ترکی زبان لقی، قنغرات، ختکی، مرقه، دورمن ... آزادانه زندگی می‌کنند، حق و حقوقی برابر با تاجیکان را هم دارند - حقی که با حق تاجیکان ازبکستان هرگز مقایسه نمی‌شود.

متأسفانه، بعضی از آنها در همین جنگ تحمیلی دست داشتند، با انگیزه‌های ناسالم درونی یا پشتیبانی بیرونی، تیغ برداشتند و تاجیک کشی کردند. حق با اسلام کریم وف، ریاست محترم جمهوری ازبکستان است که می‌گوید: «چه طوری که برای تاجیکان در ازبکستان اقامت کننده، آن وطن اصلی و قدیمی حساب می‌یابد، تاجیکستان نیز برای ازبکان مسکون این کشور وطن اصلی و قدیمه می‌باشد» (م ۷۹، ص ۳۱۶).

در واقع، آن جایی که خون ناف ریخته است، وطن نیست؟ اگر وطن است، آیا رواست که انسان در همین خانه - وطن خود خون برادر و خود را بریزد؟ و آن قاتلی که این کار زشت را انجام داده است، می‌تواند دلی آسوده داشته باشد؟ نمی‌تواند.

مگر اینکه با توبهٔ آشکارا و عذرخواهی عملی، با دست و دل گرم بارش را سبک کند...

با آرزویی که همهٔ تاجیکستانیان از خواب غفلت بیدار می‌شوند و برای امنیت

جانی و مالی، فراوانی و آبادانی کشور، برای جامعه حقیقتاً دموکراسی امروزی، برای نیرومندی هویت ملی کمر همت را سخت می‌بندند و برای نام تاجیک و تاجیکستان همه کار امکان‌پذیر را انجام می‌دهند...

رحیم قبادیانی

تهران فروردین ۸۱

پسگفتار دیگر

هیچ گمانی نمی‌رفت که پس از انجام همه کار این دفتر سخنی دیگر گفتن واجب

شود. البته بعضی

اما واجب شد.

شماره چهارم فصلنامه انگلیسی مؤسسه فرهنگی اکو (تهران، بهار ۱۳۸۱) دسترس گردید که به معرفی افغانستان (صص ۲۷-۱)، آذربایجان (صص ۳۴-۲۹)، ایران (صص ۳۶-۶۴)، قزاقستان (صص ۸۳-۶۶)، پاکستان (صص ۱۱۰-۹۴)، تاجیکستان (صص ۱۲۰-۱۱۲)، ترکیه (صص ۱۴۷، ۱۲۲)، ترکمنستان (صص ۱۵۹-۱۴۹) و ازبکستان (صص ۱۶۹-۱۶۱) بخشیده شده است. در مقاله «تاجیکستان» که نسبتاً کوچک است، به طور خیلی مفصل (از صفحه ۱۱۳ تا ۱۱۹) از ازبک‌ها و از ملیت‌های ترکی قرلیق، قنغرات، لقی، کینیکز، منغیت، قَتَغَن، جدا جدا سخن رفته است، از قدیم‌ترین دوره پیدایش آنان در منطقه - سده ۶ میلادی. این تفصیلات چنان کامل که زیبایی‌های ناتکرارِ قد و قامت و افت و بشره هم تأکید یافته است.

و اما از تاجیکانی که در ترکمنستان و ازبکستان و قرغیزستان و قزاقستان

کنونی - وطن اصلی خود - از قدیم‌ترین زمان زندگی می‌کنند، و امروز بسیاری از آنها زبان خود را هم دیگر کرده‌اند، یک حرف هم به میان نیامده است...

همه کشورها به طور مفصل و مکرر نشانی دارند، به استثنای تاجیکستان که به تمام بی‌نشان است.

یعنی که: خامتلاش تاجیکستان ادامه دارد. با شتابی بیش از پیش.

یعنی که: درازدستان خام تلاشگر همه راه حيله را می‌دانند، همه اختیار را هم در دست دارند...

رحیم قبادیانی

۸۲/۳/۵

سرچشمه‌ها

۱- به فارسی و تاجیکی

- ۱- آته خان وف تیمور. ایتنانیم کلمه تاجیک. - «ادب»، مه - ژوئن، شماره ۳ (۳۹)، ۲۰۰۰.
- ۲- آزاد بلگرامی، میرغلامی علی. خزانه عامره، چاپ سنگی نولکیشور کانپور.
- ۳- آقه باش قاجار، عبدالقادر خان. در تحقیق لفظ تاجیک. - تاجیکان در مسیر تاریخ.
- ۴- ارگش وف بختیار. کتاب سوزان در ازبکستان. - «جهان کتاب»، ۱۳۸۰ خرداد - تیر، سال ۶، شماره ۳-۶.
- ۵- استد ادش، رجوع واپسین. - «گمسمال تاجیکستان»، ۹ مه، سال ۱۹۷۱.
- ۶- اسفزاری معین الدین محمد زمچی. روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات. بخش دوم. با تصحیح سید محمد کاظم امام. - تهران: دانشگاه، ۱۳۳۹.
- ۷- اسکندر بیک ترکمان. تاریخ عالم آرای عباسی، ج اول. - تهران: گلشن، ۱۳۵۰.
- ۸- اصفهانی حافظ ابونعیم. ذکر اخبار اصفهان. ترجمه دکتر نورالله کسای. - تهران: سروش، ۱۳۷۷.
- ۹- افشار ایرج. ریه‌های پیوند همیشگی در «تذکره الاحباب» و «تذکره نصرآبادی». - «آینده»، مهر - اسفند ۱۳۷۱، شماره ۱۲-۷.

۱۰- افشار سیستانی، ایرج. مقدمه بر شناخت قوم تاجیک. - «تاجیکان در مسیر تاریخ».

۱۱- اکرامی جلال. بخارا شریف بود و شریف می‌ماند. - «تاجیکان در مسیر تاریخ».

۱۲- امیرشاهی نورمحمد. دولت داری تاجیکان در عصرهای ۱۴ - ۹. - دوشنبه: امر علم، ۱۹۹۹.

۱۳- الم‌شایف ق. راه کوتاه و پر حوادث حیات. - «پیام دانشگاه خاروغ»، ۲۰۰۰، بخش ۲، شماره ۲.

۱۴- باباخان وف منصور. تاریخ تاجیکان جهان. - دوشنبه: معارف، ۱۹۹۹.

۱۵- باباخان وف منصور. تاریخ تاجیکان جهان. چاپ دوم. - دوشنبه: عرفان، ۲۰۰۲.

۱۶- بابایف ق. امام وف ش. تاریخ خلق تاجیک. (دستور تعلیم). - دوشنبه، ۱۹۹۸.

۱۷- بار تولد ولادیمیر. تاجیکان. «تاجیکان در مسیر تاریخ».

۱۸- بردی یف جمعه بای. آیا در تاجیکستان هم کردستان نو را ساختنی‌اند؟ - «نیروی سخن»، ۱۷ آوریل ۲۰۰۳، شماره ۱۱.

۱۹- برگزیده اشعار استاد بازار صابر. - تهران: الهدی، ۱۳۷۳.

۲۰- برهان قاطع.

۲۱- بطليموس. الجغرافيا، ترجمة فواد سيزگين. - فرانکفورت، ۱۹۸۷ م / ۱۴۰۷ هـ.

۲۲- بندهشن فرنبغ دادگی. گردآورده مهرداد بهار. - تهران: ۱۳۶۹.

۲۳- بهارالملک الشعرا. یک قصیده پهلوی. - مجله «سخن»: سال ۲، شهریور ۱۳۲۴، شماره ۸.

۲۴- بهار مهرداد. پژوهشی در اساطیر ایران. پاره نخست. متن‌ها و یادداشت‌ها. -

- توس، ۱۳۶۲.
- ۲۵- بیانی محمد یوسف. شجره خوارزم شاهی. - تاشکند: گمّاک، ۱۹۹۱.
- ۲۶- بیهقی دبیر، خواجه ابوالفضل محمد ابن حسین. تاریخ بیهقی، ج ۳-۲. به کوشش خلیل خطیب رهبر. - تهران: سعدی، ۱۳۶۸.
- ۲۷- پاشینیو. در احوالات و اصل و نسبت طایفه سارت. - «تاجیکان در مسیر تاریخ».
- ۲۸- پرگاری، صالح. سامانیان و ترکان. تاجیکان، آریایی‌ها و فلات ایران.
- ۲۹- پیرنیا، حسن. ایران باستان یا تاریخ مفصل ایران قدیم؛ در سه جلد. - تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۹.
- ۳۰- تاجیکان در مسیر تاریخ. گردآوری و تحقیق میرزا شکور زاده. - تهران: الهدی، ۱۳۷۳.
- ۳۱- تاجیکان، آریایی‌ها و فلات ایران. گردآورنده میرزا شکورزاده. - تهران: سروش، ۱۳۸۰.
- ۳۲- تاریخ سیبیوس. به کوشش آبگاریان گ.و. - ایروان، ۱۹۷۹ (به زبان ارمنی).
- ۳۳- تبکوف اگور. حدیث تاریخ سازی ازبکان و تاجیکان. - «تاجیکستان»، شماره ۲۸ (۲۰۳)، ۱۵ نوامبر ۲۰۰۱.
- ۳۴- تفضلی، احمد. تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام. به کوشش ژاله آموزگار. - تهران: سخن، ۱۳۶۲.
- ۳۵- تورسون زاده، اکبر. زبان - پیوند اصل‌ها و نسل‌ها. - «نامه پارسی»، سال اول، تابستان ۱۳۷۵، شماره ۱.

- ۳۶- توینبی، آرنولد. جغرافیای اداری هخامنشیان. ترجمه همایون صنعتی زاده. - تهران، ۱۳۷۹.
- ۳۷- جامی، نورالدین عبدالرحمن. دیوان، ج ۱، مقدمه و تصحیح اعلی خان افصح زاد. - تهران: دفتر میراث مکتوب، ۱۳۷۸.
- ۳۸- جامی، نورالدین عبدالرحمن. مثنوی هفت اورنگ، ج ۱. - تهران: دفتر میراث مکتوب، ۱۳۷۸.
- ۳۹- جاوید، عبدالحمید. سخنی چند درباره تاجیک‌ها. - «تاجیکان در مسیر تاریخ».
- ۴۰- جزجانی، منهاج سراج. طبقات ناصری، ج ۱.
- ۴۱- حاتم وف نماز. در بخارا بخار گردیدیم. - «تاجیکان، آریایی‌ها و فلات ایران».
- ۴۲- حاجری ضیاءالدین. جستاری درباره واژگان پارسی. - «اطلاعات»، شماره ۲۲۳۸، ۶ دیماه ۱۳۸۰ (۲۷ دسامبر ۲۰۰۱).
- ۴۳- حافظ. دیوان. به سعی صاعد. - تهران: هوش و ابتکار، ۱۳۷۳.
- ۴۴- حامدی حمیدجان، آته بای جمعه نیاز وف. آقدربندیان. - «آواز تاجیک»، شماره ۱۲۳۹۶، ۵ اوت ۱۹۹۸.
- ۴۵- حسن وف ناصر. به حافظی شوق داشتم و هنرمند شدم. - «آئله»، شماره ۴۱، ۱۰ نوامبر ۲۰۰۰.
- ۴۶- حسین زاده شریف جان. ادبیات تاجیک، کتاب درسی صنف ۸. - استالین آباد، ۱۹۵۷.
- ۴۷- حمیدی زاده مهری. تاجیک قومی کهن در ایران کهن. - «ابرار»، ۱۳۸۰، ۱۵

- اردیبهشت، شماره ۳۵۹۶.
- ۴۸- خالق زاده عبدالقادر. تاجیکان ماوراءالنهر. از استیلای روسیه تا استقلال.. -
دوشنبه: بنیاد آل سامان، ۱۹۹۷.
- ۴۹- خانیک وف، سفرنامه. گزارش سفر به بخش جنوبی آسیای مرکزی. مترجمان
اقدس یغمایی و ابوالقاسم بی‌گناه. - مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵.
- ۵۰- خروشی، امیر. منشأ فارسی دری هم فارس و هم خراسان است. - «فرهنگ
خراسان»، فصلنامه پژوهشی - فرهنگی، سال ۲، شماره ۶-۵، بهار و تابستان ۱۳۸۱.
- ۵۱- خسرو دهلوی امیر. قران السعدین. پیشگفتار احمد حسن دانی. - اسلام آباد،
۱۹۷۶/۱۳۹۶.
- ۵۲- دانشنامه ادب فارسی، ج ۱: آسیای مرکزی، با سرپرستی حسن انوشه. - تهران،
۱۳۷۵.
- ۵۳- دانشنامه شوروی تاجیک، ج ۱، ۷.
- ۵۴- دایرة المعارف فارسی، با سرپرستی غلام حسین مصاحب، ج ۱.
- ۵۵- دبیر سیاقی سید محمد. تات و تاجیک و تازیک. - «تاجیکان در مسیر تاریخ».
- ۵۶- دهخدا علی اکبر. لغت نامه. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۷.
- ۵۷- دیوانقل علی. تاجیک. - «تاجیکان در مسیر تاریخ».
- ۵۸- ذهنی توره قل. کلمه تاجیک در آثار گذشتگان. - «تاجیکان در مسیر تاریخ».
- ۵۹- رحمان وف امام علی. استقلال نعمت بی‌بهاست. - «صدای مردم»، ۹ سپتامبر
۲۰۰۱.

۶۰- رحمان وف امام علی. تاجیکان در آیینۀ تاریخ. کتاب یکم. (بدون محل و تاریخ نشر).

۶۱- رحمان وف امام علی. در ملاقات با نمایندگان ضیائیایان مملکت. - «اورنگ» ۲۰۰۲، شماره ۱.

۶۲- زرینکوب عبدالحسین. سرود اهل بخارا. کهن‌ترین نمونه شعر به زبان فارسی. - «یغما»، ۱۳۳۷، شماره ۷.

۶۳- زمخشری خوارزمی، جاراالله ابوالقاسیم محمود بن عمر. پیشرو ادب یا مقدمت الادب. گردآورده سید محمد کاظم امام. - تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.

۶۴- ستاری. قیام الدین. نقش زبان فارسی در تمدن آسیای مرکزی. - «سپهر»، ۲۰۰۱، شماره ۳.

۶۵- سجادیه، محمدعلی. باز هم تات و تاجیک. - «تاجیک در مسیر تاریخ».

۶۶- سعدی زاده سمرقندی، سعید. از تاریخ سیاسی تاجیکان افغانستان. - «تاجیکان، آریایی‌ها و فلات ایران».

۶۷- سعدی شیرازی. دیوان کامل. به کوشش دکتر مظاهر مصفا. - تهران: کانون معرفت، ۱۳۴۰.

۶۸- سعیدی، مهدی. تاجیک‌ها و تاجیکستان تا حمله مغول. - «تاجیکان در مسیر تاریخ».

۶۹- سلطان، میرزا. سامانیان و تشکل زبان فارسی. - «سامان»، شماره ۱-۴ (۸۴).

۷۰- سمعانی. الانصاب، الجزء الرابع. - بیروت، ۱۹۸۸ / ۱۴۰۸.

۷۱- سندerman، وانر. یک گواهی کهن درباره نام تاجیکان. ترجمه فریدون مجلسی. -

«هستی»، فصلنامه، زمستان ۱۳۷۹.

- ۷۲- سیاحت درویش دروغین در خانات آسیای میانه. تألیف آرمینوس وامبری. ترجمه فتح علی خواجه نوریان. -تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷.
- ۷۳- سیف بن محمد یعقوب هروی. تاریخ‌نامه هرات. به تصحیح محمد زبیر صدیقی. با سعی و اهتمام خان بهادر خلیفه محمد اسدالله. -کلکته، ۱۹۴۳.
- ۷۴- «شاهنامه» فردوسی؛ چاپ مسکو.
- ۷۵- شاهنامه، ج ۱. -دوشنبه: عرفان، ۱۹۶۴.
- ۷۶- شرفنامه منیری.
- ۷۷- شروانی. حاجی زین العابدین. بوستان‌السیاحه یا سیاحت‌نامه. -تهران: سنایی (بدون تاریخ).
- ۷۸- شریف زاده خدایی. تمدن عهدسامانیان و زمان ما. -«بهارعجم»، ۱۹۹۹، شماره ۷-۶.
- ۷۹- شریف وف حسن بای. تاجیکان برون مرزی. تاریخ پاشخوری و احوال حاضر. چاپ ۲. -خجند: رحیم جلیل، ۱۹۹۹.
- ۸۰- شعر غرق خون استاد بازار صابر. به کوشش رحیم قبادیانی. -تهران: حوزه هنری، ۱۳۷۸.
- ۸۱- شفیعی کدکنی محمد رضا. کهنه‌ترین نمونه شعر فارسی. -«آرش»، ۱۳۴۱، شماره ۶.
- ۸۲- شکور زاده، میرزا. سخنی چند از سرنوشت واژه تاجیک و قوم تاجیک. -«تاجیکان در مسیر تاریخ».
- ۸۳- شکوروف رستم. تاجیکان در خرابه زار بزرگی. -«تاجیکان در مسیر تاریخ».
- ۸۴- شکوری، محمدجان. پاره‌ای از تاریخ تقسیمی که با زور تبر صورت گرفته است. -«تاجیکان در مسیر تاریخ».

- ۸۵- شکوری، محمدجان. خراسان است اینجا. - دوشنبه: دفتر فرهنگ نیاکان، ۱۹۹۶.
- ۸۶- شکوری، محمدجان. صدرالدین عینی روشنگر بزرگ تاریخ. - خجند: «نور معرفت»، ۲۰۰۱.
- ۸۷- شکوری، محمدجان. قدر زر زرگر بدانند... - «ایرانشناخت»، زمستان ۱۳۷۷، شماره ۱۱.
- ۸۸- شکوری محمدجان. معنویت و احیای ملی. - «تاجیکان، آریایی‌ها و فلات ایران».
- ۸۹- شورا، ۱۹۱۵، شماره ۱۲.
- ۹۰- صابر بازار. سمخارهای «دیوار آهنین» را برندارید! - «صدای مردم»، شماره ۶۶ (۱۳۳۹)، ۱۸ اوت ۲۰۰۱.
- ۹۱- صباحی، حضرت. عمر دروغ کوتاه است. - «تاجیکان، آریایی‌ها و فلات ایران».
- ۹۲- صحبت مرد اصیل. - «آزادی و انکشاف»، شماره ۲۴ (۳۳)، ۱۴/۰۶/۲۰۰۲.
- ۹۳- صدیقی، جلال الدین. تاجیکان. - «تاجیکان در مسیر تاریخ».
- ۹۴- صفا، ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات در ایران. از آغاز عهد اسلامی تا دوره سلجوقی. - تهران: فردوسی، ۱۳۶۳.
- ۹۵- ضیاء عبدا... فروغ. - دوشنبه: ادیب، ۱۹۹۰.
- ۹۶- طباطبایی محمد، محیط. زبان ابن سینا. - مجله «پیوند»، تهران، شماره ۵، پاییز ۱۳۸۰ / ۲۰۰۱.
- ۹۷- طباطبایی، محمد محیط. درباره لفظ تاجیک و تات. - «تاجیکان در مسیر تاریخ».
- ۹۸- طباطبایی، محمد محیط. زبان فارسی. - «آینده»، فروردین - اردیبهشت ۱۳۶۷، شماره ۱-۲.
- ۹۹- طبری محمد ابن جریر. تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۹. - تهران:

اساطیر، ۱۳۷۵.

۱۰۰- طبری، محمد ابن جریر. ترجمه «تفسیر طبری». به تصحیح و اهتمام یغمایی. ج ۱-۲. تهران: توس، ۱۳۶۷.

۱۰۱- عالم آرای عباسی. به کوشش یدالله شکری. تهران: اطلاعات، ۱۳۶۳.

۱۰۲- عبدا... احمد. صفحات زمین از خون تاجیکان گلگون است. «تاجیکان در مسیر تاریخ»

۱۰۳- عرفان محمود. زبان فارسی در ترکستان. - «آینده» مجله سیاسی و ملی ماهانه، ۱۳۰۴، سال نخستین.

۱۰۴- علی یف عباس. دفاع از حقیقت. - «تاجیکان در مسیر تاریخ».

۱۰۵- عمرزاده محسن. سرحد تاجیک زبان تاجیک است. - «تاجیکان در مسیر تاریخ».

۱۰۶- عینی صدرالدین. تاریخ انقلاب فکری در بخارا. تهران: سروش، ۱۳۸۱.

۱۰۷- عینی صدرالدین. معنی کلمه تاجیک. - «تاجیکان در مسیر تاریخ».

۱۰۸- عینی صدرالدین. نمونه ادبیات تاجیک. - مسکو، ۱۹۲۶.

۱۰۹- عینی کمال. سخن جان است، جان، ای جان جانان! - «جمهوریت»، شماره (۲۰۳۵۸) ۷۸، ۱۴ جولای ۲۰۰۱.

۱۱۰- غفوروف باباجان. تاجیکان، ج ۱. - دوشنبه: عرفان، ۱۹۹۷.

۱۱۱- غیاث اللغات.

۱۱۲- فرهنگ اندراج.

۱۱۳- فرهنگ نظام. تهران: دانش، ۱۳۴۲.

۱۱۴- فرهنگ نفیسی. تهران: خیام، ۱۳۴۳.

۱۱۵- فرهنگ واژه‌های اوستایی، جلد‌های ۱-۴. تهران: بنیاد نیشابور «نشر بلخ».

۱۳۶۹.

- ۱۱۶- فومینی، عبدالفتاح، تاریخ گیلان. با مقدمه و تصحیح عطاالله تدین. - تهران: فروغی، ۱۳۵۳.
- ۱۱۷- قادر رستم. آیه روشن. - «نیروی سخن»، شماره ۱۱، ۱۷ آوریل ۲۰۰۳.
- ۱۱۸- قاموس الاعلام.
- ۱۱۹- کاشغری محمود ابن حسین ابن محمد. دیوان لغان الترك. ترجمه و تنظیم و ترتیب الفبایی دکتر سید محمد دبیر سیاقی. - تهران، ۱۳۷۵.
- ۱۲۰- کامیار تقی وحیدیان. زبان دری، ادامه پهلوی ساسانی نیست. - «همشهری»، ۱۳۷۸ شماره ۹۷۲، ۱۶ آبان ماه.
- ۱۲۱- کسروی تبریزی، احمد.... بیشتری در سوی تاجیکان می‌بوده. - «تاجیکان، آریایی‌ها، فلات ایران».
- ۱۲۲- گدازاده عین‌الدین. وارثان آل سامان. - کولاب: سده، ۱۹۹۹.
- ۱۲۳- لایق شیرعلی. سخنی درباره این کتاب. - مس وف رحیم. تاریخ تاجیکان با مهر «کاملاً سری». - دوشنبه: دانش، ۱۹۹۶.
- ۱۲۴- متین دوست، احمد. زبان‌های کنونی ایرانی در تاجیکستان. - «نامه پارسی»، تابستان ۱۳۷۹، سال ۵، شماره ۲.
- ۱۲۵- محی‌الدین وف عبدالقادر. مردم شهر و اطراف بخارا تاجیکند؟ یا ازبک؟ - «تاجیکان در مسیر تاریخ».
- ۱۲۶- مختاروف احرار. ساتم‌الوغ زاده و اسماعیل سامانی. - «جمهوریت»، ۲۴ ژانویه ۱۹۹۸.

۱۲۷- مدد حمیدرضا. زبان در عهد سامانیان و عبرت آن برای امروز. - «سامان»، ۱۹۹۹، شماره ۴-۱ (۸۴).

۱۲۸- مرعشی سید ظهیرالدین. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. با اهتمام برنهارد دارن. - تهران، ۱۳۶۳.

۱۲۹- مس وف رحیم. تاریخ تاجیکان با مهر «کاملاً سری». - دوشنبه: دانش، ۱۹۹۶.

۱۳۰- مسلمانان قبادیانی، رحیم. استادان و همدرسان. - تهران: ۱۹۹۹.

۱۳۱- مسلمانان قبادیانی، رحیم. پارسی‌دری در آسیای مرکزی. - «انتخاب»، شماره ۳۲۳، ۲ خرداد ۱۳۷۸.

۱۳۲- مسلمانان قبادیانی، رحیم. زبان و ادب فارسی در ورارود. - تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۶.

۱۳۳- مسلمانان قبادیانی، رحیم. شعر پارسی پیش از سامانیان. - «کیهان هوایی»، شماره ۱۳۳۶، ۲۹ شهریور ۱۳۷۸.

۱۳۴- مسلمانان قبادیانی، رحیم. صد و یک اندیشه. دفتر ۳. - تهران: نشر روزگار، ۱۳۸۰.

۱۳۵- مسلمانان قبادیانی، رحیم. نکته‌ها و تازه‌های فرهنگی... - «بخارا»، ۱۳۷۷، شماره ۴، بهمن و اسفند.

۱۳۶- مشکور محمد جواد. گفتاری دربارهٔ دینکرد. - (بدون تاریخ و محل).

۱۳۷- مولوی جلال الدین. کلیات شمس یا دیوان کبیر. با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، جزو ۵، - تهران: امیر کبیر، ۲۵۳۵.

- ۱۳۸- میر احمدی مریم. قوم تاجیک و فرهنگ تاجیکی در آسیای مرکزی. - «تاجیکان در مسیر تاریخ».
- ۱۳۹- میر احمدی مریم. قوم تاجیک و فرهنگ تاجیکی در آسیای مرکزی. - «مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز»، بهار ۱۳۷۲، سال ۱، شماره ۴.
- ۱۴۰- میر رحیم میربابا. جشن نوروز و جهان‌شناسی. - دوشنبه: عرفان، ۱۹۹۲.
- ۱۴۱- میهن پرست مسکین. تاجیکان بدخشان. - «تاجیکان در مسیر تاریخ».
- ۱۴۲- نطنزی معین الدین. منتخب التواریخ معینی. به تصحیح ژان ایوین. - تهران: کتاب فروشی خیام، ۱۳۳۶.
- ۱۴۳- نظام الدین شامی. ظفرنامه. با مقدمه و کوشش پناهی سمنانی. - تهران: بامداد، ۱۳۶۳.
- ۱۴۴- نعمت وف نعمان. دولت سامانیان. تاجیکان در عصرهای نه و ده. - دوشنبه: عرفان، ۱۹۸۹.
- ۱۴۵- نفیسی سعید. سرزمین پاک نیاکانم. - «تاجیکان در مسیر تاریخ».
- ۱۴۶- نفیسی سعید. محیط زندگی و احوال و آثار رودکی. چاپ سوم. - تهران: امیر کبیر، ۱۳۳۶.
- ۱۴۷- نوایی ماهیار. مجموعه مقالات. به اهتمام دکتر محمود طاووسی. - شیراز: نوید شیراز، ۱۳۷۷.
- ۱۴۸- نوایی، امیر نظام الدین علی شیر. محاکت اللغتين. ترجمه توره خان گنجه‌ای. - تهران، ۱۳۲۷.
- ۱۴۹- نو بهار عبدالغیاث. تاجیکان افغانستان. - «تاجیکان در مسیر تاریخ».

- ۱۵۰- هرودوت. تاریخ هرودوت. ترجمه و مقدمه و توضیحات و حواشی هادی هدایتی. - تهران: ۱۳۳۹.
- ۱۵۱- هرودوت. تواریخ. ترجمه، با حواشی از: وحید مازندرانی. - تهران: فرهنگستان ادب و هنر ایران (بدون تاریخ).
- ۱۵۲- همام. تاجیک‌ها. - «تاجیکان در مسیر تاریخ».
- ۱۵۳- یا حقی محمد جعفر. چون سبوی تشنه. ادبیات معاصر فارسی. - تهران، جامی، ۱۳۷۴.
- ۱۵۴- یعقوب شاه یوسف شاه. تاریخ شکل‌گیری تمدن تاجیکان. - «ایران شناخت»، پاییز ۱۳۷۶، شماره ۶.
- ۱۵۵- یوسف وف ظهورالدین. تاجیکان در فرهنگ آریایی. - «بهار عجم»، ۱۹۹۹، شماره ۷-۶.

۲- به روسی و انگلیسی



156. Bartold V.V. Istoruya kuluturnoi zhisi Turkestaṇa. - L., 1927
157. Bertels E.E. Nizami. Tvorcheskiy put' zn poeta. - M, 1956.
158. BSE. Izd 2, t.14.
159. Bregel Y.E Khorezmskie turkmeny v 19 v.- M., IVL, 1961.
160. GSE, t.25 161. Grebenkin A.D. Tajiki. - Sb. "Russkiy Turkestan". M., 1872, vyp.2.
- 162- Istoriya tajikskogo naroda, t 2: Epokha formirovaniya tajikskogo naroda. _ Dushanbe, 1999.
- 163- Ikromov Bobojon. Nadvigaetsya novaya volna panturkisma. _ ``Varorud`` , No 45 (81), 12 noyabrya 2003g.
- 164- Materialy po istorii Sredney Aziii Tsentralnoy Azii (X-XIX vv). _ Tashkent: Fan, 1988.
- 165- Ne'matov Nu'mon. Tajikskiy fenomen: Istoriya I teoriya. _ Dushanbe: Oil Somon, 1997.
- 166- Sidikov Bahodir. Turkskiy uzel. _ Zavtra, # 36 (353).
- 167- The Babar-nama. By Annette S.Beveridge. _ London, 1971.
- 168- Shukurov Sharif. Tajiki. _ Nezavisimaya gazeta, 1993, 26 fevral.
- 169- Uzbek Sovet Ensiklopediyasi. J.1.
- 170- Frai, Richard. Nasledie Irana. _ M., Nauka, 1972.



ایمپارات نسیم بخارا

www.bokhara.org

E-mail : info@bokhara.org

ISBN 964-95050-3-2